

اقتصاد سیاسی نظام بهره برداری از اراضی در عهد مشروطه (مروری بر نظریه پردازی‌ها)

حسین شیرزاد* - دکترای ترویج و توسعه کشاورزی

چکیده

هدف از نگارش این مقاله، طرح موضوعاتی در ارتباط با نظریات مربوط به شیوه تولید و نظام‌های بهره برداری در خاورمیانه و شرق می باشد که بسیاری از آنها طی سالیان اخیر، به کرات در سمینارهای مربوط به بررسی نظام‌های بهره برداری در ایران بیان شده است. سعی شده تاریخچه‌های تاریخی این نظریات کندوکاو گردد و بار دیگر با نگاهی نو مورد مذاقه قرار گیرد. در یک نگاه کلی، عمده نظریاتی که در این زمینه یعنی اقتصاد سیاسی نظام بهره برداری از اراضی وجود دارد عبارتند از: ۱- نظریه فئودالیسم شهری، ۲- نظریه شیوه تولید آسیایی، ۳- نظریه نظام بوروکراتیک، ۴- نظریه استبداد شرقی، نظریه‌های یاد شده علیرغم واژه‌ها و مفاهیم متنوع به کار گرفته شده نظیر «استبداد دهقانی»، «شیوه تولید خراجی»، «برده داری تعمیم یافته»، «برده داری پدرسالارانه»، «جامعه آب محور»، «جوامع خشک و منزوی»، «... تفاوت‌های اندک، بر اصول مشابهی استوارند که مهمترین آنها را اقتدار حکومت مرکزی، تمشیت و دخالت گسترده دولت‌ها، وسعت مالکیت اراضی آنان، فقدان مالکیت خصوصی بر زمین و شرایط خشک اقلیمی و به تبع آن ضرورت استحصال آب و ایجاد شبکه‌های آبیاری هر چند با صرف هزینه‌های بسیار بالا و سازماندهی عریض و طویل اداری در این زمینه تشکیل می‌دهد. در اینکه این ویژگی‌ها تا چه اندازه قابلیت تعمیم‌پذیری برای مناطق مختلف آسیا با شرایط اقلیمی و فرهنگی متفاوت داشته باشند، محل تردید است. در واقع درک مناسبات اجتماعات دهقانی ایران مستلزم

* Email : h_shirzad_2000@yahoo.com

شناخت واقعیتی است به نام ده نشینی و تعامل آن با نظامات عشایری و اجتماعات شهری و فشارهای بیرونی ناشی از تهاجم خارجی، نظام ده نشینی در بخش مهمی از ایران به زراعت دیم متکی بوده و از رودخانه‌های پرآب و عظیم خبری نیست. به همین دلیل نه تنها بسیاری از مفاهیم مزبور در مورد نظامات بهره برداری در ایران صادق نبوده، بلکه شرایط ایران را باید با مفهوم شیوه تولید بومی رایج در ایران تحلیل کرد.

واژه‌های کلیدی : نظریه پردازی، شیوه تولید، نظام بهره برداری، جامعه آب محور، مالکیت دولتی، جامعه خشک

مقدمه

دیدگاه‌های متفاوت اقتصاد سیاسی زمین داری در مشرق زمین و به ویژه خاورمیانه با تأثیر از دیدگاه‌های نادرست مارکسیسم، عمدتاً بر فقدان مالکیت خصوصی بر زمین دلالت دارد، لذا آن را از نظام فئودالی اروپا متمایز می‌سازد. به عقیده بسیاری از پژوهشگران، بحث مالکیت با بحث تمرکز و توزیع قدرت، دارای ارتباط تنگاتنگی است، زیرا مالکیت روی دیگر سکه توزیع قدرت و مفهومی هم‌مونیکیال می‌باشد از این روی، تصلب سیاسی با شیوه تولید منطقه‌ای وابستگی پیدا می‌کند. ارتباط شیوه تولید منطقه‌ای و تصلب سیاسی نیز به کرات در فلسفه سیاسی مورد اشاره قرار گرفته است که سابقه طرح آن به نظرات «ماکیاولی» باز می‌گردد. لیکن علی‌رغم چنین سابقه‌ای، شمار تألیفات و تحقیقات مربوط به شیوه‌های تولید در ایران از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند. برخی از مهمترین ویژگی‌های مطرح شده در این خصوص، در آثار بعضی از صاحب نظران نظیر «ریچارد ژان»، منعکس شده است. بیشتر متفکرین، مالکیت حکومت‌ها بر زمین را پذیرفته‌اند، اما در سایه پژوهش‌های موردی، به سایر اشکال مالکیت نیز اشاره کرده‌اند. البته وجه غالب، همان مالکیت حکومت‌ها بر زمین تلقی شده است. مانند عقاید مطرح شده از سوی ویتفوگل، وارگا، اشرف، سوداگر، اندرسون،

۱- برای اطلاع بیشتر از نقطه نظرات اشرف، رجوع شود به: اشرف، احمد (۱۳۵۴). تحولات اخیر در نظام زمینداری و پیدایش نظام‌های بهره‌برداری در ایران. آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی؛ همچنین، اشرف، احمد (۱۳۶۱). دهقانان و انقلاب، مسایل ارضی و دهقانی. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.

۲- سوداگر، م (۱۳۵۶). نظام ارباب و رعیتی در ایران. انتشارات بازند. مهم‌ترین ویژگی نظریات وی، رویکردی انتقادی نسبت به مباحث شیوه تولید آسیایی و مباحث مربوط در زمینه نظام بهره‌برداری می‌باشد. او سعی می‌کند تا اثبات کند که نظام زمینداری حاکم بر مناسبات کشاورزی ایران، در چارچوب شیوه تولید فئودالی به منصف ظهور رسیده و به نوعی دترمینیسم تاریخی جای خود را به مناسبات سرمایه‌داری داده است.

کاتوزیان و خنجی. برخی از متفکران نیز بر اساس مالکیت حکومت بر زمین و وجود نظام گسترده اداری، به جای «شیوه تولید آسیایی» از «نظام بوروکراتیک» یاد کرده‌اند. وعده‌ای هم با طرح نبود نظام طبقاتی بی انعطاف به عنوان ویژگی مهم جامعه آسیایی به اصلاح نظریه شیوه تولید آسیایی تلاش نموده‌اند که خنجی، اشرف، کاتوزیان، از دسته این نظریه پردازان به شمار می‌روند. همچنین وجود شبکه وسیع آبیاری تحت نظارت دولت که پیدایش دیوان سالاری از نوع شرقی آن و تمرکز قدرت و گرایش به شیوه‌های استبدادی رادری داشته است در آثار خنجی، اشرف، وارگا، ویتفولگ، به کرات مطرح شده است. در یک نگاه کلی، عمده نظریاتی که در این زمینه یعنی اقتصاد سیاسی نظام بهره برداری از اراضی وجود دارد عبارتند از: ۱- نظریه فنودالیزم شهری، ۲- نظریه شیوه تولید آسیایی، ۳- نظریه نظام بوروکراتیک، ۴- نظریه استبداد شرقی، نظریه‌های یاد شده علیرغم واژه‌ها و مفاهیم متنوع به کار گرفته شده نظیر «استبداد دهقانی»، «شیوه تولید خراجی»، «برده‌داری تعمیم یافته»، «برده‌داری پدرسالارانه»، «جامعه آب‌محور»، «جوامع خشک و منزوی»، ... تفاوت‌های اندک، بر اصول مشابهی استوارند که مهمترین آنها را اقتدار حکومت مرکزی، تمشیت و دخالت گسترده دولت‌ها، وسعت مالکیت اراضی آنان، فقدان مالکیت خصوصی بر زمین و شرایط خشک اقلیمی و به تبع آن ضرورت استحصال آب و ایجاد شبکه‌های آبیاری هر چند با صرف هزینه‌های بسیار بالا و سازماندهی عریض و طویل اداری در این زمینه تشکیل می‌دهد. در اینکه این ویژگی‌ها تا چه اندازه قابلیت تعمیم‌پذیری برای مناطق مختلف آسیا با شرایط اقلیمی و فرهنگی متفاوت داشته باشند، محل تردید است. اما به لحاظ اقلیمی شاید بتوان برخی مناطق آسیا به ویژه آسیای غربی و منطقه خاورمیانه را واحد چنین شرایطی دانست. لذا فقدان مالکیت خصوصی بر زمین را به عنوان مهمترین ویژگی این نظریات، نمی‌توان به سادگی به تمام مناطق آسیا نسبت داد. زیرا حداقل در کشور ما همواره مالکیت خرد و دهقانی مستقل هر چند اندک وجود داشته است. از نظر تاریخی، بحث از شیوه تولید تاریخی کشور ایران و تفاوت آن با سایر مناطق جهان، بحثی است که برای اولین بار در کتاب «تحقیقی در باب ماهیت و ثروت ملل» (۱۷۷۸) توسط آدام اسمیت مطرح شده و توسط افرادی نظیر ریچارد جونز در کتاب «رساله‌ای در باب توزیع ثروت و منابع مالیات‌گیری» (۱۸۳۱)، جان استوارت میل در کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» (۱۸۴۸)، جیمز میشل در کتاب «تاریخ هند انگلیسی» (۱۸۵۸)، فردریک هگل در «فلسفه تاریخ» (۱۸۷۸) چاپ انگلیسی و بالاخره کتب و مقالات و نامه‌های مارکس و انگلس پیگیری شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. «مارکس» در قرن نوزدهم، میان خودکامگی حاکم، گسترده‌گی حوزه قدرت سیاسی و ضعف افراد و بی‌قدرتی اجتماعات انسانی رابطه‌ای برقرار می‌کند. او بر اساس سه فاکتور اخیر، از دو شیوه تولید و ساختار طبقاتی سخن به میان

می‌آورد: شیوه تولید «فئودالی، آبی، اروپایی»، و شیوه تولید «آسیایی، خاکی و شرقی». براساس دیدگاه اخیر، ساختار اقتصادی جوامع شرقی کشاورزی است و مالکیت اراضی و حاکمیت سیاسی در دست دولت متمرکز است. این جوامع از سویی با عدم استقلال مواجه هستند و از سوی دیگر با حاکمیت متمرکز، به این ترتیب او دولت نظام سرمایه‌داری را که برخاسته از فئودالیت است، از دولت استبدادی شرقی که وابسته به شیوه تولید آسیایی است جدا می‌کند. دولت سرمایه‌داری بر «خاک» تأکید می‌کند و انباشت سرمایه در آن براساس زمین است که اساس منبع سرمایه را تشکیل می‌دهد، اما در شرق، انباشت سرمایه بوسیله «آب» است و آب اساس منبع سرمایه است. از یک نگاه تاریخی، در دهه ۱۹۲۰ بعد از تصفیه‌های خونین و قدرت‌یابی «استالین»، در شوروی سابق، وی با جعل واقعات، اقتصاد، سیاست و تاریخ‌نگاری را متمرکز کرد و به دست خود گرفت. استالین از مورخان خواست که نظریه او را در باب روند تاریخ توجیه کنند. از این رو در فوریه ۱۹۳۱ در شهر لنینگراد کنفرانسی تشکیل شد تا نظریه مارکس را درباره مراحل تاریخی مشخص کنند و دیدگاه او را با دیدگاه استالین هماهنگ گردانند. براساس تصمیم این کنفرانس، خط سیر تاریخ تمامی جوامع بشری بدون استثنا شامل پنج مرحله می‌شد، در حالی که براساس نظر مارکس، مرحله‌بندی جوامع شرقی و غربی با هم تفاوت داشت. مراحل عمومی تاریخ بشری براساس تصمیم کنفرانس مزبور عبارت است از: کمون اولیه، مرحله برده‌داری، مرحله فئودالی، مرحله سرمایه‌داری و مرحله سوسیالیسم، به این ترتیب از این تاریخ به بعد، بررسی جوامع آسیایی از جمله ایران و آفریقای در میان نظریه پردازان اتحاد جماهیر شوروی باید با الگوی «تک‌ساختی کنفرانس لنینگراد» انجام می‌شد و نه الگوی دولت آسیایی مارکس. به این ترتیب شاهد پیدایش دو دسته مارکسیست از این تاریخ به بعد هستیم: مارکسیست‌های (ارتدوکس) که بر شیوه تولید آسیایی به مثابه یک واقعیت تاریخی اذعان دارند و معتقد هستند که جوامع آسیایی دارای شیوه تولید فئودالی نیستند (این دسته از مارکسیست‌ها به کنفرانس لنینگراد دعوت نشدند). مثلاً ویتفولگ از مارکسیست‌های این دسته، در کتاب «استبداد شرقی» می‌گوید: «در شرق مساله کمبود آب و چگونگی توزیع آن عامل اصلی تعیین‌کننده زندگی است نه زمین، این تفاوت جوامع شرقی با غربی موجب شکل‌گیری دو صورت‌بندی جوامع شرقی و غربی می‌گردد. در جوامع شرقی جوهر مشترک از همه جا آشکارتر در قدرت استبدادی مرجع سیاسی است و با توجه به این که شاه بر آب و تقسیم آن نظارت دارد درهایی از ستم‌آموری محال است. در چنین جامعه‌ای طبقه مسلط مالکیت وسایل تولید را ندارد بلکه طبقه دیوانسالار، دستگاه دولتی و اقتصاد را در اختیار دارد، ...» در ابتدا به نظر می‌رسید، شیوه تولید آسیایی به دلیل مخالفت با نظرات تک‌خطی که در پی گسترش شیوه‌های اروپایی تفکر و زندگی به تمامی جهان است،

اثرات سودمندی می‌تواند در توضیح و تبیین اوضاع و شرایط اجتماعی و اقتصادی جوامع شرق داشته باشد. گذشته از این، شیوه تولید آسیایی به عنوان بدیل فئودالیسم و برده‌داری تاییدی بر ویژگی خاص جوامع شرقی است. اما ابهام در شیوه تولید آسیایی و عام بودن بیش از اندازه آن، تنوع و خاص بودن جوامع آسیایی را به خوبی نشان نمی‌دهد. مثلاً تنوع در ابزار تولید در جوامع آسیایی ویژگی آن جوامع است، روابط تولید نیز برگرفته از همان جوامع می‌باشد که تفاوت‌هایی با دیگر جوامع دارد. در بررسی صورت‌بندی شیوه تولید و نظام‌های بهره‌برداری در ایران گروهی از محققین، با تأثیر از مارکسیست‌های روسی مانند «پلخاف، پتروفسکی و دیاگانف»، و با توجه به شرایط ماقبل سرمایه‌داری ایران و شباهت‌های صوری تاریخ ایران با اروپا، الگوی فئودالی را برای ایران ماقبل سرمایه‌داری به کار می‌برند. «فشاهی و نعمانی» از این دسته‌اند و نظام ماقبل سرمایه‌داری ایران را «فئودالی» می‌دانند. اما گروهی دیگر از اندیشمندان مانند «کاتوزیان، خنجی، اشرف، فوران»^۳ با تأکید بر تفاوت‌های تاریخ ایران و اروپا، الگوی شیوه تولید آسیایی را به کار می‌برند، نظریات دسته اخیر از سه مفهوم بهره می‌گیرد، شیوه تولید آسیایی کارل مارکس، سلطه پدرسالارانه ماکس وبر، و استبداد آسیایی کارل ویتفوگل، این دیدگاه در نقد دیدگاه‌های جزم‌گرایانه مارکسیست روسی، بروجوه افتراق جوامع شرق و غرب اشاره می‌شود. نظیر آنکه مطابق نظر آدام اسمیت^۴، مالکیت فئودالی

۳- جان فوران، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا، با اتکاء به یک چارچوب تلفیقی در پرتو شیوه تولیدی که در تعامل با نظام جهانی شکل گرفته است، در کتاب مقاومت شکننده می‌نویسد: «من در این کتاب معتقدم که ایران ماقبل سرمایه‌داری را نمی‌توان در پرتو یک شیوه تولید فئودالی یا آسیایی مطرح نمود. همچنان که نمی‌توان پیوندهای تازه ایجاد شده میان ایران و اقتصاد جهانی جهان سرمایه‌داری اروپایی از سال ۱۵۰۰ تا ۱۶۳۰ (م) را رابطه وابستگی نامید.» فوران برای تحلیل ساختار کلان به همزیستی و جوه مختلف تولید و امتداد تاریخی و استقرار نظام‌های بهره‌برداری گاه متعارض در کنار هم در فورماسیون اجتماعی در ایران اعتقاد دارد. در چارچوب مورد بررسی او وجه تولید دهقانی سهم بری (تعبیری که فوران از نظام اربابی دارد) و وجه تولید شبانکاری و در دوره متاخر وجه تولید کشاورزی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۴- به عقیده اسمیت مالکیت زمین در نظام فئودالی مطلق و مستقل بود. یعنی ملک طبقه فئودال اربستوکرات حق عرفی و سنتی این طبقه بود که توجیه و تایید کلیسا را نیز به همراه داشت، نه امتیاز که دولت به افرادی که اراده می‌کرد بدهد و به همین دلیل هم دولت نمی‌توانست در خارج از سنن و حقوق و قراردادهای موجود به آن دست‌اندازی کند. با این اوصاف حق مالکیت در نظام فئودالی محدودیت‌هایی داشت. مهم‌ترین این محدودیت‌ها یکی محدودیت تقسیم و فروش اراضی بود، و دیگری محدودیت موزاین و اصول توارث، یعنی با مالک اصلاً حق نداشت همه یا بخشی از ملک خود را بفرودشد؛ یا در دوره‌های آخر نظام فئودالی آزادی یا حق فروش به شرایط سخت و محکمی مقید بود. و نیز صاحب ملک نمی‌توانست وارث و جانشین‌های خود را به اراده خود تعیین و وصیت کند؛ وارث و جانشین مالک الزاماً پسر اول بود. دو اصل آزادی مالک را در تعیین وضع و سرنوشته ملک خود در زمان حیات و پس از مرگش محدود می‌کرد. و در نتیجه حق مالکیت زمین صد در صد در اراده مالک نبود. اما این درست محدودیتی بود که نظام فئودالی برای تداوم خود به آن نیاز داشت چون برای این که انحصار مالکیت اراضی کشاورزی عمدتاً به شکل املاک بزرگ و در دست افراد نسبتاً معدودی برای طبقه مالک اربستوکرات باقی بماند چاره‌ای جز آن نبود که این دو اصل اساسی تحمیل و تنفیذ شود. آدام اسمیت در ثروت ملل، در این باره، می‌نویسد که اگر چه انحصار مالکیت در نظام فئودالی «مصیبتی بزرگ بود ولی می‌توانست گذرا باشد» «ممکن بود که این اراضی، بر اثر توارث و یافروش، دوباره به قطعات کوچکی تقسیم گردد.» [لیکن] قانون انحصار وراثت برای پسر ارشد از تقسیم شدن اراضی جلوگیری کرد و رویه انحصار تملک از تقسیم و فروش آن به قطعات کوچک تر مانع نمود. به اعتقاد کاتوزیان، اسمیت در زمانی این اعتراضیه را نوشت که متفکرانی مانند او با انحصارات و امتیازات طبقاتی مبارزه می‌کردند، و بزرگ‌ترین نمونه این در مالکیت اراضی و در درجه دوم در بازرگانی خارجی وجود داشت. بنابراین، اگر چه او ظاهراً از عدم آزادی کامل مالک در فروش و تقسیم و اهداء و توارث ملک خود شکایت دارد، و نیز برای فرزندان

اروپایی مالکیت ثابت است، اما مالکیت بزرگ مالک ایرانی کاملاً متزلزل بوده و با تغییر سلطان، اقتدار مالک نه تنها از بین می‌رود، بلکه حتی به مالکیت او خاتمه داده می‌شود (نظریه مالکیت ثابت و کوچندگی انواع مالکیت‌ها در ایران). از سویی، کوچندگی، عامل مهمی در ایجاد نوع خاصی از نظام اقتصادی بوده و مانع مهمی در تاخیر ورود ایران به مرحله سرمایه داری و شهرنشینی است و یافئودال در قصر خود ساکن بوده و از منطقه فئودالی خود حمایت می‌کند. در حالی که بزرگ مالک ایرانی در دربار بوده و قدرت وی، برخاسته از میزان حمایت دربار است. در حکومت مطلقه شرقی هیچ کس از قدرت و سلطه حکومت در امان نیست. حکومت واقعاً بدون معارض است. اما در اروپا معارضان نیرومندی در برابر حکومت مطلقه مانند فئودال‌ها و... قرار دارند. در این میان، «کاتوزیان» در نوشته‌های تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران اصطلاح «استبداد شرقی» را به مثابه شکل سیاسی شیوه تولید آسیایی به کار می‌برد. او در بررسی تحولات سیاسی اجتماعی ایران ماقبل سرمایه داری به دو مفهوم «جامعه خشک و منزوی» و «استبداد ایرانی» اشاره دارد. جامعه خشک و منزوی به ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه کشاورزی که دارای اجتماعات پراکنده است، اشاره دارد و استبداد ایرانی اشاره به قدرت سیاسی متمرکز می‌کند که بدون هیچ حد و حصری اعمال قدرت می‌کند. گستردگی قدرت استبداد دولتی به دلیل انحصار کنترل زمین و آب است و ضعف طبقات اجتماعی به دولت ماهیت فراطبقاتی داده است. هر چند که منابع زیرزمینی اخیر جایگزین آب شده است، اما ماهیت دولت و کار ویژه دولت‌های این سلسله ادامه سلطه پادشاهی‌های پیشین است. کاتوزیان^۵، این مسئله را به این صورت شکافته است:

«روشن است که در تاریخ ایران همانند تجربه اروپای نوین، انباشت خصوصی سرمایه تولیدی روی نداده است. پرسش «موانع رشد بورژوازی در ایران» هر دو طرف بحث فئودالیسم در برابر استبداد شرقی، را به خود مشغول داشته و پاره‌ای از شرکت‌کنندگان در این بحث موفق شده‌اند جنبه‌هایی از موضوع را روشن کنند. اما همگی مهمترین «مانع» را نادیده گرفته‌اند که همانا سستی و ناپایداری تمامی اشکال ثروت و مالکیت زمین در اروپای فئودال با محدودیت‌هایی برآزادی مالکیت ملازمت داشت. محدودیت‌هایی که در اروپای سرمایه داری تا اوایل این قرن

کوچک‌تر مالک دلسوزی می‌کند اما هدف اصلی‌اش درهم شکستن انحصار مالکیت فئودالی، و کمک به ایجاد بازار آزاد برای املاک زراعی است: «در شرایط فعلی اروپا، مالک یک جریب زمین به همان اندازه مالک صد هزار جریب از امنیت برخوردار است [یعنی کسی نمی‌تواند از او سلب مالکیت کند.] لیکن حق انحصار وراثت برای پسر ارشد محترم مانده است... هیچ چیزی نمی‌تواند بیش از این خلاف منافع واقعی یک خانواده پرجمعیت باشد که مطابق با آن دارا شدن یک فرزند، فرزندان دیگر را گدا می‌کند. قانون انحصار تملک نیز نتیجه طبیعی حصر وراثت به پسر ارشد است که از دادن هر گوشه‌ای از ملک اصلی از طریق اهداء، تفویض یا فروش آن، به دست غیر معانعت می‌کند. (رجوع شود به ثروت ملل، صفحه ۱۶۴، اثر آدام اسمیت.)

۵ - محمدعلی (همایون)، کاتوزیان (۱۳۷۲). دموکراسی و توسعه اقتصادی. کتاب توسعه، مجلد هفتم، ص ۶-۸. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی و انتشاراتی نشر توسعه. به کوشش جواد موسوی خوزستانی.

به سرمایه تعلق نمی‌گرفت. اگر مالکیت در سرمایه داری اروپا متضمن نوعی آزادی (طبیعی) بود و مالکیت فئودالی متضمن حقی انکارناپذیر (طبیعی)، در آمد و ثروت ارضی در ایران امتیازی ملغی شدنی (بی ضابطه) بود. مسلماً آریاب ایرانی به قشر بالاتری از جامعه تعلق داشت تا مثلاً تاجر ایرانی. اما این منزلت بالاتر نه ناشی از مالکیت زمین بلکه برعکس، زاینده پیوند او با دولت بود که امتیازات ارضی اش را نیز در پی داشت. در آمد و ثروت ناشی از سرمایه تجاری نیز دستخوش ناامنی مشابهی بود، چه در زمان حیات تاجر و چه پس از مرگ او؛ تفاوت در این بود که (الف) سرمایه تجاری، به نحوی بارزتر حاصل کار تاجر بود تا موقعیت ممتاز او، هر چند در اینجا هم وجود مناسبات خوب با دولت می‌توانست بسیار سودمند افتد، (ب) تبدیل سرمایه تجاری به پول و انتقال آن از جایی به جای دیگر یا حتی دفن آن آسان تر بود. انباشت سرمایه مستلزم اجتناب از مصرف در حال، یعنی صرفه جوئی است و صرفه جوئی مستلزم حداقلی از امنیت و اطمینان به آینده است. در کشوری که پول، چه رسد به دارایی‌های مالی و تولیدی در خطر ضبط و مصادره همیشگی است و حتی یک خان می‌تواند به کوچکترین بهانه‌ای اموال مردم را مصادره کند، انباشت سرمایه مالی و فعالیت‌های تجاری به وسعتی که در ایران صورت می‌گرفته، برآستی حیرت‌انگیز است. تاجر ایرانی «طبیعتاً» بخشنده یا ولخرج نبود و تعالیم سنتی هم نبود که او را بجای پس انداز به مصرف وامی داشت. او در محیط اجتماعی و سیاسی خود چاره منطقی دیگری نمی‌یافت... بطور کلی فقدان ضوابط قانونی یعنی خودکامگی قدرت در همه سطوح جای چندانی برای امنیت و آینده نگری شخصی نمی‌گذاشته است، چه رسد به امنیت و آینده نگری سیاسی، اقتصادی یا مالی».

«یرواند آبراهامیان»، نیز از نظریه استبداد شرقی و دیوانسالار و جامعه پراکنده، برای تفسیر تاریخ ایران ماقبل سرمایه داری استفاده می‌کند. او درباره شیوه تولید آسیایی در دوره (عصر خلفا و صفویه) می‌گوید دولت به دلیل بر خورداری از دیوانسالاری بزرگ توان انجام کارهای عمومی را دارد. دولت نیرومند است و از سوی دیگر پراکندگی جامعه وضع نیروهای اجتماعی به نیرومندی دولت شرقی کمک می‌کند، آبراهامیان این نظریه را برای تحلیل اوضاع اجتماعی دوره صفوی که دیوانسالاری متمرکز، عهده دار تدارک خدمات عمومی است، مناسب می‌داند، اما معتقد است برای تبیین سلطنت‌های استبدادی و دولت‌های پادشاهی شرقی که حاکمان بر امور آبیاری و نظارت بر امور اداری دخالت ندارند به هیچ وجه توانایی ندارد. آبراهامیان، در بررسی دوره قاجار معتقد است استبداد حکومتی دوره قاجار را باید با در نظر گرفتن ساختار اجتماعی، اداری و سیاسی جامعه ریشه یابی کرد. به زعم وی پیش از انقلاب

مشروطه، مالکیت خصوصی وجود نداشته و نظام استبداد شرقی بر ایران حاکم بوده است و حکام مطلقه در زندگی سیاسی افراد دخالت می‌کردند و مفهوم مارکس در مورد استبداد شرقی و پیدایش طبقه ملاک تاجر پیشه و عدم وجود طبقه اشراف در این دوره صدق می‌کند. پس از انقلاب مشروطه است که مالکیت خصوصی و طبقه اشراف در ایران ظهور کرد. هواداران این نظریه به خصوص کاتوزیان، رویکرد «استبداد دیوانی» انگلس در کتاب «آنتی دورینگ» و نظریه «جامعه آب پایه ویتفوجل» در کتاب «استبداد شرقی» را قادر به توصیف شرایط ایران نمی‌دانند، از این رو مانند آبراهامیان با توسل به رویکرد پیشنهادی مارکس، ماهیت دولت در کشورهای آسیایی را در قالب گزاره‌های کلی با اوضاع سیاسی اجتماعی دوره میانه تطبیق می‌دهد، اما کلی و یک جانبه نگری باعث می‌شود که تحولات فرهنگی و تغییرات اجتماعی مغفول واقع شوند، نظریه پردازان این نظریه، بنیاد استبداد شرقی را بر وجود دیوانسالاری گسترده استوار می‌سازند که عمده‌ترین آنها اداره شبکه آب‌رسانی است. در حالی که اداره امور سیاسی کشور در دوره قاجاریه بر اساس مدیریت قاجاری بود، که دیوانسالاری بزرگی نداشت. قاجاریه بر جامعه‌ای حکومت می‌کرد که شیوه آبیاری غیرمتمرکز آن باعث تقویت اجتماعی و متنفذان محلی شده بود. اصولاً در شرایط سیاسی قرن نوزدهم به اعتقاد اکثر تاریخ‌نگاران، سیاست و حکومت خان‌خانی به شکل تضعیف حکومت مرکزی از طریق ایجاد مراکز متعدد تصمیم‌گیری بوده است و از این رو وجود دیوانسالاری بزرگی به سبک نظریه مارکس و انگلس نادرست و اغراق‌آمیز است و نمی‌تواند ویژگی ضروری استبداد ایرانی در ادوار مختلف تاریخ سیاسی ایران باشد. نظریه پردازان شیوه تولید آسیایی بر وجود دولت قدرتمند و جامعه منزوی تاکید دارند، در حالی که می‌توان هر دوی این عناصر را در جامعه عشایری و کوچنده که هیچ نقش و تاثیرگذاری در شیوه تولید و ترکیب نیروهای اجتماعی جدید ندارند، مشاهده کرد. در حالی که از دوره صفویه به بعد حضور عوامل نوین ساز متعدد، زندگی عشایر ایرانی و ساختار اجتماعی را متحول کرده است. به گفته «جان فوران» حضور اقتصاد شهری و شکل‌گیری شیوه تولید خرده مالکی (که بر اقتصاد و ماهیت دولت و نهاد مذهب تاثیر می‌گذارد) و حضور علما در صحنه سیاست از زمان صفویه، و تأثیرات نظام جهانی از راه

۷ - به نظر نگارنده این تلقی اشتباه به نظر می‌رسد. چون وجود مالکیت خصوصی بر زمین (به معنای تملک نه به معنای تصرف) در دوران ایران اسلامی، آن هم گاه در مقیاسی وسیع، امری مسلم است. در فقه پویای اسلامی (اعم از فقه اهل تسنن یا فقه راستین شیعه) مسئله مالکیت زمین در مباحثی مانند حق مالکیت و حق انتفاع از زمین به صورت (عمری و رقبی و سکنی و یا ادرار و مقاصه) و حق ارتفاق نسبت به ملک غیر و همچنین اسباب و تحلیل تملک (مانند احیاء اراضی موات و صیانت اشیاء مباحه) و مسئله انتقال مالکیت به دیگری (از طریق عقود و تعهدات یا از راه ارث، رهن و هبه و استفاده از حق شفعه) و روابط مالک و زارع مانند (مزارعه، مقاسمه، مقاطعه، ضمان، مساقات و مناصفه و ...) منعکس بوده و به عنوان قواعد رایج فقهی در جامعه ایرانی معمول بوده است. مرحوم حضرت آیت الله مشکینی (ره) در این زمینه نظرات مهمی ارائه داده‌اند.

گسترش روزافزون روابط با جهان خارج (که به ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی منجر شد) و عوامل تاثیرگذار دیگر، توانایی نظریه استبداد شرقی را در توضیح ماهیت دولت در ایران صفوی و قاجار به چالش می کشد. کاتوزیان، در نظریه خود، دولت را کارگزار محض می داند و با ساختار آن کاری ندارد، او و آبراهامیان، دولت را به مثابه نیروی قدرتمند و بدون منازع و بدون شالوده ای می دانند که بر ساختار کشاورزی و جوامع منزوی و پراکنده، تحمیل نشده است. به این بیان دولت به عنوان متغیر مستقلمی است که از منازعات اجتماعی مصون می باشد. از این رو باید پذیرفت دیدگاه جدید کاتوزیان مبنی بر کوتاه مدت و کلنگی بودن جامعه ایران، از رویکرد پرابهام استبداد شرقی او با واقعیات تاریخی ایران در دوره قاجار به سازگاری بیشتری دارد. در نظریه اخیر کاتوزیان، «جامعه کوتاه مدت» معرف جامعه ای است که انباشت دراز مدت علم و سرمایه دشوار است. از این رو همواره در جامی زندگی در اثر نوسانات که گاه از نو شروع می کند و جامعه کلنگی مکمل آن می گردد زیرا ساخته شده را خراب می کند تا آن را دوباره بسازد.

تردیدها پیرامون ساختار فئودالی صورت بندی تولید در عهد مشروطه

با اندکی تساهل می توان اینگونه عنوان نمود که تاکنون عمده مطالعات تاریخی و پژوهش هایی که در ارتباط با مسئله ارضی در عهد قاجاریه و مشروطه تدوین شده و در دسترس می باشد، بر این فرضیه مهم پای می فشارند که صورت بندی تولید در ایران، ساختاری فئودالی یا شبه فئودالی داشته است.^۸ حتی پاره ای از تفاسیری که از جنبش مشروطیت منتشر شده است با تکیه بر فرض فئودالی بودن ساختار تولید استوار بوده است تا نهضت مشروطه طلبی، جنبشی «بورژوا - دموکراتیک» ارزیابی گردد. اما به عقیده «آجودانی»، در کتاب «مشروطه ایرانی»، وی می نویسد که «انقلاب مشروطه، انقلابی علیه فئودالیسم یا بورژوازی نبود. چون ما، نه بورژوازی به آن معنا داشتیم نه مشروطه.» وی در مصاحبه ای اعتقاد دارد: «به نظر من، اینکه گاهی گفته شده است انقلاب مشروطه مثلاً علیه بورژوازی بود بیشتر به شوخی شبیه است. این حرف ها وارداتی بود و هیچ سنجیده و اندیشیده نبود. حتی آن بخش از جریان های چپ که همان وقت انقلاب مشروطه را علیه فئودال ها ارزیابی می کردند، بخصوص ارامنه تبریز که یک گروه سوسیال دمکرات بودند، ارزیابی شان واقع بینانه نبود، برای اینکه ما اصلاً فئودالیسم به آن معنا داشتیم...». در ادبیات علم اقتصاد نیز اصولاً لفظ تجار به گروهی از

۸- برای اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به فرهاد نعمانی: تکامل فئودالیسم در ایران، تهران، ۱۳۵۹. همچنین نگاه کنید به محمدرضا فاشاهی: تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، تهران، ۱۳۵۴، مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، تهران، ۱۳۶۵. پطروشفسکی: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، تهران، ۱۳۴۴، جلد دوم، ص ۶۰.

افراد اطلاق می‌گردد که دارای پول و سرمایه (تجاری) بوده و با هدف کسب سود وارد مبادله می‌شوند، در بستر زمانی مشخص، سود مورد نظر موجب انباشت افزون تر سرمایه تجاری می‌شود. بنابراین، مناسبات تجاری در مرحله اول مستلزم خرید کالا و پس‌روش آن به منظور دستیابی به مازاد پنهان کالا به صورت وجه نقدی (پول) می‌باشد. اگر این تعریف از سرمایه داری تجاری را بپذیریم، باید عنوان نمود که گروه متنوعی از افرادی که در ادبیات اقتصادی عصر قاجاریه و دوره مشروطه به آنها لفظ تاجر اطلاق شده است در واقع تیولداران یا زمیندارانی بوده‌اند که به دلایلی متفاوت وارد فرآگرد مبادله بازاری گشته‌اند. به اعتقاد «سیف»: «این جماعت نه ضرورتاً برای تحقق سود، به معنای دقیق آن، بلکه برای تحقق ارزش کل کالایی که در تملک دارند و در واقع به صورت رانت یا مالیات به جیب زده‌اند، وارد مبادله شده‌اند. یعنی در این دوره تاجر، در بادی امر، نه دارندگان پول، بلکه دارندگان کالایی هستند که باید مبادله شود. یعنی در قرن نوزدهم، تولید غالب در ایران، تولید کالایی، یعنی تولید برای بازار نیست، بلکه آنچه که مازاد بر مصرف است شکل و شمایل کالایی می‌گیرد». سیف، با اتکاء بر یادداشت‌های «پیکو»^۹ در ارتباط با احوالات نجبا، اشراف و تجار به بازرگانان مشهوری چون برادران طومانیانس، امین‌الضرب و برادران آرزومانیانس که این آخری از لحاظ ثروت، چهارمین تاجر مهم تهران بوده اشاره دارد و از قول پیکو، می‌نویسد که: «تجارتشان تقریباً بالکل صادرات است... آنها مالک زمین‌های زیادی هستند ولی سرمایه نقدی‌شان زیاد نیست... و نتیجه می‌گیرد که در ایران مشروطه، ما با جریان کالایی روبه‌رو هستیم، در حالی که لازمه پیدایش و رشد بوژووازی تجاری جریان پول است.

به عقیده نگارنده نیز، این مدعی تا حدودی درست می‌باشد زیرا با مطالعه موانع رشد سرمایه‌داری، اثر «اشراف»، نیز می‌توان دریافت که در ایران قاجاریه، در ارتباط با اکثریت تجار این قضایا مصداق دارد. آنها در ابتدا مجبور بودند کالای خود را بفروشند تا در مرحله بعدی با پولی که به دست می‌آورند، خرید نمایند. در حالی که لازمه انباشت سرمایه نقدی آن است که تاجر بتواند در ابتدا قدرت خرید داشته باشد تا در مرحله بعد با قیمت بیشتری بفروشد و مابه‌التفاوت، پس از کسر هزینه‌های مبادله، سودی می‌شود که بر سرمایه تجاری او بیافزاید.

به نظر «پیران»، نیز تسری شرایط دوران فئودالی اروپای غربی قاره‌ای به شرایط ایران عهد مشروطه به هیچ وجه قابل دفاع نیست. کافی است تا کتاب دو جلدی بسیار ارزنده

۹- سیف، احمد (۱۳۷۳)، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران: نشر چشمه، ص ۲۸۹-۲۸۸.

۱۰- پیکو، اچ (۱۸۹۷)، یادداشت‌هایی درباره زندگی نامه خاندان سلطنت، نجبا، تجار و... اسناد محرمانه، شماره ۷۰۲۸، ص ۶۷، (اقتباس از احمد سیف).

«مارک بلوخ»، از پیشگامان مکتب فرانسوی تاریخ نگاری اجتماعی اقتصادی یا «آنال» به نام جامعه فئودالی به دقت خوانده شود تا مشخص گردد مهمترین وجوه مادی، عینی و نظری و حقوقی فئودالیسم قابل اطلاق به شرایط ایران نیست و شبیه سازی های نادرست در بحث از جامعه دهقانی ایران صورت پذیرفته است.

درک اجتماعات دهقانی ایران مستلزم شناخت واقعیتهای است به نام ده نشینی، نظام ده نشینی در بخش مهمی از ایران به زراعت دیم متکی بوده و از رودخانه های چهارفصله عظیم خبری نیست. به همین دلیل نه تنها مفهوم فئودالیسم در مورد ایران صادق نبوده، بلکه شرایط ایران را با مفهوم شیوه تولید آسیایی هم نمی توان تحلیل کرد. بگذارید قبل از آنکه به استدلالات «پیران» بپردازم، یک تحلیل تاریخی از نظام فئودالیت اروپایی ارائه دهیم:

بر اساس بررسی های تاریخی، سقوط قسمت غربی امپراتوری رم قدیم، اروپا را از قانون و حمایت این امپراتوری محروم کرد. اما پس از آن، با پدید آمدن مرتبه بندی فئودالی این خلاء به تدریج پر شد. در این مرتبه بندی «سرف»^{۱۲} بوسیله ارباب «مانور»^{۱۳} حمایت می شد. او نیز به نوبه خود به ارباب بزرگ و بلند مرتبه تری وابسته بود و از جانب او حمایت می شد. و این سلسله مراتب همچنان ادامه می یافت تا به پادشاه ختم می شد. قوی ضعیف را حامی بود، اما به قیمتی بس گران. در مقابل پرداخت پول، غذا، کارگر با وفاداری نظامی، اربابان بزرگ «فیف» یا «فیوادم»^{۱۴} حق موروثی استفاده از زمین را به «گمانشتگان»^{۱۵} خود می بخشیدند. «سرف»، که زمین را کشت می کرد، در پایین ترین مرتبه قرار داشت. بخش بزرگی از جمعیت برای بدست آوردن غذا و پوشاک کشت می کرد یا برای تحصیل پشم و پوشاک، چوپانی.

۱۱- در اوایل قرن بیستم، حد فاصل بین دو جنگ جهانی مکتب آنال پایه گذاری شد. دیدگاه «آنال» نام خود را مدیون مجله ای است تحت عنوان «آنال» (سالنامه) تاریخ اقتصادی اجتماعی که اولین شماره آن در پانزدهم ژانویه سال ۱۹۲۹ میلادی نشر یافت. بنیانگذاران این مجله که در واقع دیدگاه «آنال» را نیز پی ریزی کرده اند، یعنی لوسین فور و مارک بلوک (بلوخ) در سرمقاله ای با عنوان «به خوانندگان مان» از نارسایی های مخربی یاد کردند که محصول جدایی بین تاریخ نگاری و علوم اجتماعی (علوم اقتصادها و جوامع معاصر را مورد بررسی قرار می دهند) از یک سو و تفرقه بین مورخین با تخصص های گوناگون، از سوی دیگر است. مارک بلوک و لوسین فور را سرآمدان نسل اول دیدگاه «آنال» گفته اند و فرنان برودل را پیشگام و رهبر نسل دوم دیدگاه مذکور. به اعتقاد بنیان گذاران آنال زندگی اجتماعی علاوه بر قالب مکانی یا فیزیکی دارای قالب زمانی است و تاریخی بودن محیط و جامعه از این امر نشأت می گیرد. از این روی پدیده های اجتماعی و جغرافیایی، تاریخی اند. بر اساس این روش باید به بررسی رابطه «محدودیت های طبیعی» و «جامعه انسانی» و عمل انسانی در قالب زمان و مکان پرداخت. در نگارش این کتاب سعی شده تا سرحد امکان به نگره توصیه شده در مکتب آنال نزدیک گردم. برای اطلاع بیشتر از این مکتب می توان به کتاب سرمایه داری و حیات مادی (۱۸۰۰-۱۴۰۰) اثر «فرنان برودل» ترجمه بهزاد باشی (نشر نی)، با مقدمه جامعی از پرویز پیران رجوع کرد.

12- Serf

۱۲- Manor واحد تولید فئودالی در اروپا بوده است.

۱۴- Fief یا Feudum به معنی تیول یا اقطاع نزدیک است.

15-Vassals



رسوم و سنن، کلیدشناسایی روابط قرون وسطایی در اروپا است. بجای قوانینی که ما امروز می‌شناسیم، رسوم «مانور» حکومت می‌کرد. در قرون وسطی قدرت مرکزی نیرومندی که بتواند نظامی قانونی را اعمال کند، وجود نداشت. تمامی سازمان اجتماعی قرون وسطی بر اساس نظام تعهدات و خدمات متقابل، در رابطه با مرتبه بندی طبقات اجتماعی، تنظیم شده بود. تملک یا استفاده از زمین شخص را متعهد می‌ساخت تا در برابر حمایتی که از او می‌شد، خدماتی انجام دهد یا جوهری بپردازد. ارباب متعهد بود تا از سرف حمایت کند و سرف نیز می‌بایست قسمتی از محصول خود را به او بدهد یا کارهای زیادی برای ارباب انجام دهد. البته رسوم همیشه مراعات نمی‌شد، هیچ نظامی بترتیبی که در «نظریه»^{۱۶} می‌آید همیشه در عمل اجرا نمی‌شود. ولی نباید اهمیت رسوم و سنن را در تعیین افکار و شیوه زندگی مردم قرون وسطی نادیده گرفت. دعاوی بین سرفها در دادگاههای اربابان، بموجب شرایط خاص هر مورد، و رسوم هرمانور برای این موارد، حل و فصل می‌شد. البته دعاوی بین سرف و ارباب معمولاً به داوری ارباب و بنفع خود او انجام می‌گرفت. ولی حتی در این شرایط، بخصوص در انگلستان، ارباب بزرگ برای اربابی که در مقام گماشته او، در رفتار با سرفها از رسوم سر می‌پیچید مجازات و کیفرهایی تعیین می‌کرد. این حکومت مبتنی بر رسوم مانور، با نظام قانونی و حقوقی سرمایه‌داری تفاوت آشکاری دارد. نظام سرمایه‌داری متکی بر اجرای قراردادها و قوانین لازم الاجرای همگانی است که بندرت در اثر شرایط مخفف و رسومی که قضاوت ارباب در قرون وسطی را تحت تأثیر قرار می‌داد، نرمش می‌یابد. میزان فشاری که اربابان می‌توانستند برای تحمیل «حقوق» خود بکار برند، بطور عمده‌ای با توجه به زمان و مکان تفاوت می‌کرد. تحکیم این مسوولیتها و قدرت نجیب‌زادگان در اجرای آنها، از راه مرتبه بندی طولانی گماشتگان و آن هم در منطقه‌ای وسیع، بود که بتدریج موجب پدیدار شدن دولت‌های ملی گشت. این پوییش در دوره انتقال فنودالیسم به سرمایه‌داری روی داد. ولی در طول قسمت اعظمی از قرون وسطی، بعلت فقدان یکپارچگی تسلط سیاسی، بسیاری از این روابط «حقوقی» بس ضعیف بودند. از این روی، نهاد اصلی اقتصادی زندگی روستایی قرون وسطی مانور بود که دو طبقه جدا و مشخص را در خود داشت. نجیب‌زادگان، یا اربابان مانور، و سرفها (از کلمه لاتین سرووس^{۱۷} به معنی برده). اما سرفها واقعاً برده نبودند، برخلاف برده که فقط بمنزله یک موضوع مورد مالکیت، و برای خرید و فروش در وقت دلخواه بود، سرف را نمی‌توانستند از خانواده یا زمینش جدا کنند. اگر ارباب مالکیت مانور را به نجیب‌زاده دیگری انتقال می‌داد، فقط ارباب سرف عوض می‌شد. اما بر سرف وظایفی به درجات مختلف مقرر بود که در برخی

اوقات بسیار مشقت‌آور می‌گشت و اغلب راه فراری از آن نبود. آنها اغلب از «آزادی» بسیار به دور بودند. زندگی ارباب از طریق کار رعایایی تأمین می‌شد که در زمینش زراعت می‌کردند و برحسب رسوم مانور به او مالیات جنسی یا نقدی می‌پرداختند. ارباب نیز طبق رسوم مانور حامی و سرپرست آنان بود و به داوری میان آنان می‌پرداخت. باید اضافه کرد که این نظام برپایه وظایف متقابل استوار بود. حال با این مقدمه به بررسی آموزه‌های «پیران» می‌پردازیم. بنابر آنچه که وی بر آنها تأکید دارد، مولفه‌های اصلی فئودالیسم را می‌توان در هفت مورد خلاصه کرد و آن گاه شرایط ایران را با آنها سنجید. اولین و مهمترین مسئله آن است که فئودالیسم در تمامی اشکال آن و در تمامی اروپای غربی قاره‌ای، نظامی کاملاً سلسله‌مراتبی بود. در این سلسله‌مراتب، لایه‌ها در موقعیت‌های اجتماعی بسیار زیادی وجود داشت. نکته حیاتی در حفظ و تداوم این سلسله‌مراتب وجود روابط خدمت‌رسانی بسیار دقیق و مشخص بین لایه‌های مختلف بود. اطلاعات از فرادست و تحکم به زیردست اصلی اخلاقی شمرده می‌شد و گردن نهادن بدان افتخار به حساب می‌آمد. در بالاترین لایه، اشراف قرار داشتند و در پایین‌ترین لایه سرف‌ها یا دهقانانی که وابسته به زمین بودند. اما باید توجه داشت که سرف‌ها برده به حساب نمی‌آمدند. بلکه یک سوی رابطه‌ای متقابل به شمار می‌رفتند که زندگی خود را وثیقه محافظت از ایشان توسط آریستوکرات‌ها یا اشراف قرار داده بودند. در این تعامل، سخن از نیازی متقابل و رابطه‌ای دوسویه است. در نتیجه نظام فئودالی را باید نظامی پیازگونه و چندلایه به حساب آورد. در مرکز این نظام، شاه و شاهزادگان قرار داشتند. لایه دوم، به «بارون‌ها» اختصاص داشت و سپس سلسله‌مراتب «لردها» واقع بود. در پایین‌ترین لایه نیز دهقانان یا سرف‌ها قرار داشتند. جامعه‌ای به ضرورت روستایی از یک قشر اصلی (روحانیون) و دو طبقه وسیع اجتماعی شکل گرفته بود. قشر اصلی یا روحانیت ناظر بر دو طبقه اصلی یعنی اشراف و دهقانان محسوب می‌شد و با هر دو طبقه رابطه‌ای بسیار پیچیده داشت. از آنجا که روحانیون قدرت کنترل جهان‌بینی را به طور انحصاری از آن خود کرده بودند، حیطه اعمال نفوذشان بسیار وسیع بود. کلیسا خود ساختی «اریستوکراتیک» داشت. اما تفاوت اصلی آن با سایر طبقات، وجود بخش عمده‌ای از روحانیون از فرقه‌های مختلف مسیحیت در میان توده مردم و با سطح زندگی مشابه توده بود. درست‌تر آن که بسیاری از روحانیون خود دهقان به حساب می‌آمدند. از این روی، روحانیون را نه یک طبقه بلکه قشر اجتماعی باید خواند. اشراف نیز دارای چند لایه مرتبط به هم بودند. «شوالیه‌ها» یا فرماندهان عالی نظامی که در عین حال زمین‌داران بزرگی نیز بودند، کنترل کار تمامی کسانی را که کاری انجام می‌دادند برعهده داشتند. بخشی از ارزش اضافی نیز به ایشان می‌رسید. ولی خود در خدمت لایه‌های بالاتر در درون طبقه اشراف بودند و برای این کار سوگند خورده و تا پایان عمر

سوگند خود را پاس می‌داشتند. روستاییان یا سرف‌ها، کارهای یدی را برعهده داشتند. جالب آنکه بخش مهمی از صنعتگران و صاحبان تخصص آن زمان نیز سرف به شمار می‌رفتند. سرف‌ها مسلح نبوده، تنها کار می‌کردند. «نظام سرواژ» آزادی‌های بیشتری برای سرف قائل بود. ریشه لاتین فئودالیسم یعنی فئودم^{۱۸} به معنای الگویی نظامی است. تفاوت محدوده‌های کشاورزی فئودالی یا قلمرو فئودالی^{۱۹} با نظام ده نشینی آن چنان‌که در ایران و خاورمیانه رایج بود، متعدد است، لیکن بارزترین آنها بار نظامی فئودالیسم است. شاهان و شاهزادگان در مواردی قلمروهای کشاورزی بزرگ را به شوالیه‌ها می‌بخشیدند و شوالیه‌ها با مجموعه‌ای نظامی که از واسال‌ها تشکیل می‌شد، قلمرو اهدایی را در اختیار می‌گرفتند. قلمرو در اختیار گرفته شده شامل زمین، ابزار و ادوات کشاورزی و سرف‌های وابسته به زمین بود. در مقابل، شوالیه‌ها در مواقع ضروری به ویژه جنگ‌ها به حفاظت از شاه و شاه‌زادگان موظف بودند. از این روی، بعد مهم فیف^{۲۱} یا قلمروهای واگذاری شده، بعدی حقوقی، یعنی مجموعه‌ای از حقوق و وظایف بود. در نظام شرقی و از جمله ایران، حقوق مدون یا مسئولیت‌های تعریف شده و لازم‌الاجرا تا زمان قاجارها نیز با مشکل روبه‌رو بوده است. دومین مؤلفه یا خصیصه اصلی فئودالیسم، دوسویه‌گی تمامی اجزا و فرآیندهای فئودالیسم است که با مفهوم تعهد متقابل^{۲۲} مشخص می‌شود. اهمیت این خصیصه، شکل‌گیری هسته‌های روابط اجتماعی در کل نظام فئودالیسم است. توجه شود که دوسویه‌گی یاد شده ناظر بر سلطه نیست (چنانچه در ایران موضوعیت داشته است)، بلکه درکنار نظامی متکی بر سلطه (سلطه طبقاتی)، عرصه اجتماعی، عرصه چشم‌داشت‌های متقابل بوده که باز هم بر پایه حقوق و مسئولیت‌های تعریف شده پدید آمده بود. سومین مؤلفه اصلی فئودالیسم، نگرش به جایگاه انسان و ساختار اجتماعی در طبیعت است. در این مؤلفه به طور مداوم بر ثبات تاکید می‌شود و آن جهان‌نگری تبلیغ و ترویج می‌شد که به واسطه ثبات‌گرایی با فناوری پایین، توسعه مادی، توسعه صنعتی همراه بوده و توسعه علمی را سد می‌کرد و نوآوری را به شدت تنزل می‌داد. چهارمین مؤلفه اصلی فئودالیسم، عدم تمرکز بود. جالب آنکه این عدم تمرکز توسط کلیسایی به غایت متمرکز تبلیغ می‌شد. عدم تمرکز شدید، به ضعف حکومت‌ها منجر می‌شد و محدوده‌های خودمختار که تنها در مواقع بحرانی وظایفی را در مقابل قلمروهای بالادستی برعهده داشتند، دائماً تکثیر

18-Feudem

19-Estate

20-Vassal

21-Fief

22-Reciprocity



می شدند. در نتیجه، تجارت، مبادلات پولی و حمل و نقل روز به روز ضعیف تر می گردید که به ضعف ارتباطات نیز منجر می شد. پنجمین مؤلفه اصلی فئودالیسم، اتکای کامل نظام به کشاورزی و فعالیت های قلمروهای روستایی بود و تجارت و صنعت جایگاه والایی نداشت. لذا مقایسه این امر با شرایط ایران از هر حیث اشتباه است. به عقیده پیران، شبیه سازی ساختار جامعه ایران با فئودالیسم منجر به عمده کردن «مسئله ارضی و دهقانی» شده است. حال آنکه ستون فقرات و جغرافیای سیاسی جامعه ایران همواره تجارت بوده است. در نظام فئودالی، تمامی ثروت جامعه محصول مازاد کشاورزی بود. مازاد نیز از طریق کار سرف ها به چنگ می آمد. ششمین مؤلفه اصلی فئودالیسم که ضمناً مهمترین آنهاست، طبقاتی بودن ساختار جامعه فئودالی بود که در بحث سلسله مراتب فئودالی به آن اشاره شد. حاکمیت از آن طبقه مشخص بود. هرگاه حکومت ها منشأ طبقاتی دارند، بناچار به حکومت های میانجی تمایل پیدا می کنند. ایفای نقش میانجی، ضرورت به رسمیت شناختن حقوق سایر طبقات (گرچه در مواردی ناچیز) را گریز ناپذیر می سازد. مهمتر آنکه منشأ طبقاتی حکومت همواره نویددهنده چرخش قدرت طبقات و زیرورو شدن آن است. امری که در پایان دوران فئودالیسم با رونق تجارت ابتدا در ایتالیا و چند قرن بعد در هلند و انگلستان پدید آمد و به واژگون شدن فئودالیسم انجامید. واقعیت آن است که نامنی و وضعیت نامساعد جامعه دهقانی و روستایی کشور به همراه فقر دامنه دار و مزمن روستایی باعث محدودیت و کوچکی بازارهای محلی و منطقه ای می گردید، پر واضح است که کوچکی بازارهای روستایی، فعالیت سرمایه داری تجاری را محدود نماید و به وحدت نسبی بین کار زراعی و صنایع دستی منتهی گردد. از سوی دیگر محدودیت های ناشی از عهدنامه های تجاری و امتیازات به تجار روسی و انگلیسی، موقعیت تجارت ملی و تجار بومی را در شرایط نامطلوبی قرار می داد به گونه ای که با اتکاء به اسناد به جای مانده می توان مدعی شد که در اغلب شهرهای بزرگ کشور، تجارت خارجی عمدتاً در ید قدرت تجار غیر ایرانی بوده است. در این میان در رقابت با کالاهای وارداتی، صنایع دستی ایران نابود شده و امکانات لازم برای شکل گیری صنایع کارخانه ای شهری نیز ناچیز بود. در اروپای قرون وسطی، فئودال ها مالک مطلق ملک خود بودند و در آن محدوده فرمان روایی داشتند. هریک از آنان در قلمروی خود کاخ و دربار کوچکی داشت. ملک و مقام آنان از نسلی به نسل دیگر یا به پسر اول شان می رسید؛ یعنی خود آنان نیز نمی توانستند به میل خود دیگری را جانشین خود سازند. شاه در آن زمان مقام و منزلت بزرگترین فئودال کشور را داشت، و به یک معنای رئیس طبقه فئودال بود. اعضای طبقه مالک و «نجیب زاده» (از بزرگ و کوچک) از نظر حقوقی با یکدیگر برابر فرض می شدند، و از این رو به جمع آنان «برابران» (به لاتین: Paers، به انگلیسی Peers، به فرانسه Pairs) می گفتند، تعریف حقوقی مقام



۲۳

شاه (که در آن زمان به زبان لاتین بیان می‌شد) یعنی «نخستین عضو جامعه برابران» بود. قدرت شاه، استبدادی یا خود کامه نبود؛ یعنی منوط و مشروط به قوانین اساسی اغلب نوشته، اما قرص و محکم و ظاهراً زوال ناپذیری بود. قدرت شاه مطلقه هم نبود، یعنی او نمی‌توانست حتی در چارچوب قراردادهای و نهادهای موجود، هر تصمیمی را که می‌خواست اعمال کند. تا این زمان شور مشورت به حدود «جامعه برابران» محدود می‌شد، ولی وقتی نوعی پارلمان در انگلیس و فرانسه پدید آمد، کشاورزان بزرگی که (اگر هم اصلاً از تبار «برابران» بودند) دیگر از جرگه «برابران» نبودند، و نیز بازرگانان بزرگ در شور و مشورت صاحب حقوقی شدند. اینان، در پارلمان انگلیس، همان «مجلس عوام»^{۲۴} و در «مجلس طبقات» فرانسه، «طبقه سوم» را تشکیل می‌دادند. تغییرات اجتماعی و اقتصادی رفته رفته سبب ایجاد «شهرهای آزاد» (بورگ، بورژوا، بارا) شد. «آزاد» بودن این شهرها به این معنا بود که فئودال‌های فرمانروا در منطقه، بر این شهرها فرمانروایی نداشتند. منافع طبقات «بورگر»، «بورژوا» و «برجس» در حفظ سرمایه مالی، گشودن بازارهای محلی و دست یافتن به بازارهای بین‌المللی بود. اینها همه تحدید قدرت فئودال‌ها و حکومت‌های محلی را ایجاب می‌کرد. از سوی دیگر، زدوخوردهای تقریباً مدام فئودال‌ها و بی‌نظمی‌هایی که «آزادی فئودالی» ایجاد می‌کرد از هر نظر با منافع و کسب و کار طبقات جدید زمین‌دار فرودست، بازرگان و پیشه‌ور برخورد داشت. این بود که آنان به ظهور حکومت مرکزی نیرومندتر، و در نتیجه پادشاهی مقتدرتر، راضی بودند. تغییرات فنی، و از جمله اختراع توپ‌هایی که می‌شد با آن قلعه‌های فرمانروایان محلی را کوبید، نیز در این روند تأثیر داشت. به این ترتیب از حدود قرون چهارده و پانزده به بعد قدرت شاه رو به افزایش نهاد، و در پایان قرون وسطی از اوایل قرن شانزدهم به این سو حکومت یا سلطنت مطلقه و دولت‌های مرکزی اروپایی پدید آمدند. به این ترتیب از قدرت فئودال‌ها، نجیب‌زادگان بزرگ و فرمانروایان محلی کاسته شد و به همان نسبت بر قدرت شاه و دولت مرکزی افزوده گردید. اینک شاه و دولت فقط متکی به طبقه فئودال نبودند، بلکه طبقات جدید نیز که قدرت اقتصادی و حقوق اجتماعی بیشتری یافته بودند جزء پایگاه‌های آن به‌شمار می‌رفتند، و نه فقط در استقرار بلکه در تثبیت آن نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. مورخان غالباً این دوره را دوره «پادشاهی جدید»^{۲۵} می‌نامند. از این روی، اقتصاد سیاسی ایران هرگز فئودالی نبوده است. مالکیت خصوصی (به ویژه بر زمین) سست و ناپایدار،

23-Primus inter pares

24-House of Commons

25-Etats Gen-eroux

26-New Monarchies

و بر پایه اشکال گوناگون تیول داری قرار داشت که در آن ملک به عنوان یک امتیاز نظامی دیوانی به افراد واگذار می شد، نه اینکه به عنوان یک حق اشرافی پذیرفته شود. به این دلایل و دلایل دیگر که به محدودیت های اکولوژیک مربوط می شد، مالکیت خصوصی نمی توانست پایدار بماند و تمرکز یابد؛ خود دولت بخش مهمی از زمین های زراعی را در تملک داشت؛ نظام مانوری وجود نداشت، و مالکان یک «طبقه اجتماعی شهری» را تشکیل می دادند. سرواژ، وجود نداشت و جز در مورد پرداخت سهم محصول (یا گه گاه اجاره) و مالیات به عوامل گوناگون استنثار، هیچ نوع نظام سنتی حقوق و تعهدات دهقانی وجود نداشت؛ شهر و شهرستان ها نسبتاً وسیع و متعدد بودند، تجارت گسترده و امری تخصصی بود، و در بخش شهری، پول هم به عنوان وسیله مبادله و هم به عنوان ذخیره ارزش نقش بارزی داشت. در نتیجه قدرت سیاسی اقتصادی در طول تاریخ در شهرها متمرکز شده بود و نه بالعکس، قدرت سیاسی (در تمام سطوح «اداری» کشور، صرف نظر از اینکه یک بوروکراسی متمرکز بزرگ وجود داشت یا نه) مستبد و مطلق بود. تحرک اجتماعی فراوان بود، و در گذر زمان یا در نقاط مختلف کشور، شهر وندی اشرافی (اریستوکراتیک) یا بورژوازی وجود نداشت.

نظریه فئودالیسم شهری

این نظریه، اساس را بر محل سکونت مالک زمین قرار می دهد. طبق این نظریه از آنجایی که اربابان و خوانین ایرانی معمولاً در خارج از روستا و عمدتاً در شهرها اقامت داشتند لذا دارای ارتباط بسیار کمی با محیط روستا و روستایی بودند. چنین وضعیتی تفاوت بسیاری با موقعیت فئودال ها و لردهای اروپایی داشت که در قلعه ها و کاخ های ساخته شده در املاک فئودالی اقامت می کردند.^{۲۷} از نظر تئوریسین های طرفدار فئودالیسم شهری معضلی که از اهمیت عاجل برخوردار است، این است که آیا در طول تاریخ ایران، نظام فئودالی، برای مدت قابل ملاحظه ای، حاکم بوده است یا نه؟ در این مورد، استدلال ها و شواهدی که مدعیان وجود فئودالیسم در ایران ارائه داده اند، به نسبت جدی تر است. با این همه، موضع آنها نادرست است و مطالعه جدی تجربه تاریخی و اجتماعی ایران مؤید آن نیست. برای اثبات این حکم، خصوصیات اصلی جامعه ایران را با آنچه در بالا به عنوان جنبه های اساسی نظام فئودالی بر شمردیم، با اتکاب بر تحلیل کاتوزیان مقایسه می کنیم:

۲۷- طرفداران تئوری فئودالیسم شهری گروهی از مارکسیست های دهه ۱۹۴۰ ساکن در کشورهای خاورمیانه بودند. به عقیده این گروه در مارکسیسم باید محتوای اقتصادی قابل بود و آن استعمار مالک فئودال از رعایای وابسته به زمین از طریق گرفتن بهره مالکانه بر اساس مزارع و غیره است. نکته دیگر مورد اشاره این گروه آن است که سیستم ملوک الطوائفی یعنی عدم تمرکز اگر چه با فئودالیسم اروپایی همراه بوده ولی صفت اساسی آن نیست. از این جهت جامعه می تواند از جهت اقتصادی فئودالی باشد ولی از نظر سیاسی متمرکز باشد.

۱- خاستگاه «فئودالیسم شهری ایرانی» ناشناخته است. اقتصاد برده‌داری ای وجود نداشت تا بر اثر عملکرد نیروهای داخلی و یا خارجی پیش در آمد فئودالیسم شود. حال اگر بپذیریم که فئودالیت به مرحله‌ای از صورت‌بندی اجتماعی در اروپا است که نیروی کار زراعی از حالت بردگی خارج، اما همچنان تحت فشار به حیات خود ادامه داده، باید عنوان کرد که در این دوره، آزادی و مالکیت خصوصی زارع وابسته به زمین آن چنان محدود است که نه فقط نیروی کار وی بلکه محصول کار او نیز، هنوز به شکل کالایی عینی و واقعی و دارای ارزش مبادله در دسترس نیست.

۲- شواهد نادری، دال بر وجود هریک از اشکال سرواژ یا وابستگی به زمین در طول تاریخ ایران در دست است. ممکن است زارعان بی پناه دائماً دستخوش امیال اربابان بوده باشند، اما این، فی نفسه، نافی وجود شبکه کاملاً معین روابط تولیدی ای است که مشخصه نظام مانوری^{۲۸} است. معنای اصطلاح رعیت، که در چند قرن اخیر عموماً به همه اقشار روستاییان ایران اطلاق می شده است، «فرمانبردار» است، هر چند معنای اجتماعی آن با معنای واژه مدلول یا سوژه^{۲۹} در اروپا تفاوت دارد. رعیت، فرمان بردار حاکم یا ارباب است، او فرمان بردار یک قدرت موجود است، نه قانون و نه حتی یک هیأت حاکمه. اگر در فئودالیسم، بیگاری به عنوان قانونی و آشکار برای فئودال‌ها محسوب می شده، در جامعه روستایی ایران به خاطر متغیرهای ویژه اکولوژیکی، اقتصادی، اجتماعی یا در کلیت‌اش تمایزات فضایی محیطی؛ بیگاری به صورت غیر محسوس و عمدتاً در امورات غیر مولد است. از این روی دهقان وابسته به زمین نبوده و بهره مالکانه غالباً به صورت جنسی رایج می باشد. از این رو، تا انقلاب مشروطه، این اصطلاح عموماً به همه اعضای جامعه، به جز شخص شاه، نیز اطلاق می شده است. البته، رعیت مجبور بود که اضافه تولید، را به شکل عوارض و خراج و جز آن به یکی از استثماریان انتقال دهد. دولت، ارباب، اقطاع داران^{۳۰} و دیگران. اما این نشانه وجود مناسبات فئودالی نیست، چه رسد به اثبات آن^{۳۱}.

۳- در جامعه ایران، نظام مانوری وجود نداشت و ارباب معمولاً در مراکز شهری ساکن بود. از این رو، کاربرد اصطلاح «ارباب غایب» به وسیله پژوهشگران غربی کاملاً بی مورد است. از

28-Monorial system

29-subject

30-Tax farmer

۳۱- خواجه نظام الملک در سیاست‌نامه می نویسد: «مقطعان باید بدانند که آنان را بر دهقانان هیچ حقی نیست مگر آنچه که به وسیله سلطان برای ایشان معین و مقرر شده است. آنها هیچ حق دیگری بر تن و مال و فرزندان رعایا ندارند. تمام مقطعاتی که از طریق مقررات عدول نمایند از اقطاع خود محروم خواهند شد. آنها خصوصاً باید به این نکته واقف باشند که زمین و دهقان هر دو به سلطان تعلق دارد.»

32 Absentee landlord

لحاظ تاریخی، این اصطلاح در مورد اقلیت کوچکی از اربابان اروپایی به کار می‌رفته است که به علت غیبت از املاک خود، در انجام دادن تعهدات و مسئولیت‌هایشان کوتاهی می‌کردند. اما «تعهدات» (و نیز «حقوق») اربابان ایرانی کاملاً فرق داشت و عموماً سکونت در محل و نظارت بر کار و زندگی در دهات را در بر نمی‌گرفت.

۴- در جامعه ایران، ساختار طبقاتی به هیچ‌روبی انعطاف نبود، (از این روی این امکان برای پسر مطبخ‌دار سلطنتی نیز وجود داشت تا به مقام صدراعظمی برسد) نه مجلس اعیان^{۳۳} وجود داشت نه اشرافیت و نه توزیع قدرت میان دولتمندان. برعکس، قوانین توارث، هم در برابر تمرکز ثروت خصوصی و تحکیم منزلت اجتماعی افراد مانعی به شمار می‌آمد. در هر حال، هیچ تضمینی هم نبود که ثروت یک فرد، به هر شکلی که باشد، به همه فرزندانش برسد یا به هیچ یک نرسد، زیرا می‌توانست به آسانی توسط نهادهای عمومی یا «اشخاص» مصادره یا غصب شود. همه طبقات جامعه، صرف‌نظر از تفاوت‌های بارزی که در ثروت و منزلت‌شان وجود داشت، در نهایت، به معنایی که در بالا گفته شد «فرمانبردار» بودند. بنابراین، در «سلسله مراتب» اجتماعی ایران، تحرک بسیار بیشتری، چه به سمت بالا و چه به سمت پایین، به چشم می‌خورد. از این حیث، «سلسله مراتب» ایرانی بیشتر مثلثی (یا اگر بعد دیگری به آن بیفزاییم، هرمی) بود. این مثلث قاعده بسیار عریضی داشت که فاصله‌اش تا رأس اندک بود، مثلثی که در رأسش، زاویه‌ای منفرجه قرار داشت.

۵- هیچگونه رابطه حقوقی و تعهدات قراردادی پایدار (یعنی قانونی)^{۳۴} بین طبقات مختلف دولت و مردم وجود نداشت. البته وظایفی بود که اگر دولت دائماً از انجام دادن آن غافل می‌شد، سرانجام به سقوطش می‌انجامید.

به عقیده وفاداران به این نظریه، فتوایسم علت اقتدار سیاسی و انحصار اقتصادی زمین‌داری و ضعف نسبی مالکیت بورژوازی در اروپا بود؛ بنابراین بورژوازی برای شکستن آن انحصار و نیز تقویت حقوق مالکیت خاص خود، می‌بایست با نظام اربابی درافتند. در ایران نظام استبدادی علت اقتدار و انحصار مالکیت دولتی و ضعف نسبی همه انواع مالکیت خصوصی بود؛ بنابراین طبقات «عمده مالک» می‌بایست برای شکستن این انحصار و نیز تثبیت حقوق مالکیت خویش، در مقابل نظام استبدادی بایستند. به این ترتیب مکانیسم اساسی دو مورد بالا کاملاً مشابه یکدیگر است. اگر چه هر یک از خاستگاه تاریخی متفاوتی خیز برداشته‌اند، به اعتقاد کاتوزیان:

۶- مالکیت مستقیم دولت بر زمین که در قرن‌های ۱۷ تا ۱۹ خاصه و سپس خالصه خوانده می‌شد، هر چند به نسبت‌های مختلف، اما همواره بسیار وسیع و قابل توجه بوده است.

۷- دست کم در اصل، زمین‌هایی غیر قابل کشت و بایر، تماماً جزء املاک دولتی محسوب می‌شده‌اند.

۸- در حالی که بیشتر زمین‌های قابل کشت موجود معمولاً از طرف دولت در اختیار افراد، (معمولاً اعضای دربار و کارگزاران دولتی) قرار می‌گرفت، صاحب ملک از هیچ گونه امنیت قانونی برخوردار نبوده و تضمینی هم برای انتقال زمین به ورثه‌اش وجود نداشته است. به عنوان مثال، بر اساس اسناد تاریخی، مشهورترین رجالی که در مسند قدرت صاحب اراضی بسیار شده بودند، اما بر اساس تحولات سیاسی یا مغضوب واقع شدن از سوی شاه به «طرفه العینی» اراضی خود را از دست دادند، می‌توان از حاجی میرزا آغاسی صدراعظم محمدشاه که در جوانی طلبه‌ای بی بضاعت بود، توانست علاوه بر مستغلات و نقود، صاحب ۱۴۳۸ ده شود (به بهای ده کرور تومان) و یا جناب امین‌السلطان اتابک که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه صدراعظم بود، مالک ۱۲۰۰ ده شد.^{۳۵} ثروت مشیرالدوله که در زمان ناصرالدین شاه قاجار مدتی وزارت خارجه را به عهده داشت و در دوره جوانی فقیر و بی چیز بود. در زمان وفاتش به ۲۵ میلیون تومان (در آن زمان) می‌رسید که دهات مستغلات متعدد، جواهرات و نقود را نیز باید به آن افزود. (منبع مهم در آمد مشیرالدوله رشوه‌هایی بود که از دول خارجی دریافت می‌کرد.)^{۳۷} همچنین «ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه که سال‌ها حکمران ایالت اصفهان بود. نزدیک به دو هزار دهکده با یک میلیون جمعیت در مالکیت خود داشت. او بیشتر این دهات را در واپسین بیست و پنج سال قرن نوزدهم به قهر و از حساب مناصب و غضب زمین‌های دهقانان به چنگ آورده بود چنانچه ظل السلطان بی آنکه هیچ حقی داشته باشد مالکیت خود را به ۱۸۰ جریب زمین‌های همگانی دهقانان روستاهای کرم و کرمچه (که حداقل ارزش آنها ۸ هزار تومان بود) و دیری بود که از آن دهقانان بود برقرار کرد و آنها را به مالکیت خصوصی خود در آورد.»^{۳۸} تمامی اراضی افراد یاد شده یا در زمان سلطنت ناصرالدین شاه مصادره گردید و یا با به سلطنت رسیدن پهلوی اول توسط وی غصب شد.

۹- از این گذشته، نظام‌های مختلف تیول داری وجود داشت. جالب است که طبقه‌ای از اقطاع داران در هندوستان عصر مغولی وجود داشت که زمین دار خوانده می‌شدند، که در

۲۵- رحمانی، ا. (۱۳۴۸). مالکیت و بهره برداری از زمین در ایران. تهران. ص ۱۴۱

۲۶- آرشیو اعلامیه حزب عدالت. در اسناد سوسیال دموکراسی در ایران. ص ۹

۲۷- باستانی، یاریزی. (۱۳۴۷). تلاش آزادی. تهران. ص ۵۳۶

۲۸- کولاکینا، لودمیئا. (۱۳۵۹). استیلای امپریالیسم بر ایران. ترجمه: سیروس سهامی. تهران. ص ۵۶

واژه‌های فارسی به معنای «ارباب» یا مالک، خوانده می‌شود.

۱۰- با وجود آنکه خرده مالکی به طور پراکنده در نقاط مختلف کشور وجود داشت، اما حتی در این مورد هم کشاورزان خرده‌پا از امنیت کافی و دایمی برخوردار نبودند.

۱۱- اگر چه در دوران قاجاریه اراضی موقوفه عمومی و خصوصی وجود داشت. اما اولی از امنیت بیشتری برخوردار بود و یکی از منابع درآمد و کمک هزینه تحصیلی برای روحانیون، به شمار می‌آمد و دومی منبع درآمدی بود برای بازماندگان مالکان و تاجران ثروتمند، اما حریم قانونی و امنیت هیچ یک از این دو به استحکام مالکیت خصوصی در اروپا نبود.

۱۲- طبقات زمین دار اعم از ارباب ایرانی، اقطاع دار، خراجگذار، متولی موقوفات و حتی خرده مالک محلی از حقوق و امنیتی کافی بهره‌مند نبودند. اگر مالکیت در سرمایه‌داری اروپایی متضمن نوعی آزادی (طبیعی) بود و مالکیت فئودالی متضمن حقی انکارناپذیر^{۳۹} (طبیعی)، درآمد و ثروت ارضی در ایران امتیازی ملغی شدنی^{۴۰} (بی ضابطه) بود. مسلماً، ارباب ایرانی به قشر بالاتری از جامعه تعلق داشت تا، مثلاً، تاجر ایرانی. اما این منزلت بالاتر نه ناشی از مالکیت زمین، بلکه، برعکس، زاییده پیوند او با دولت بود که امتیازات ارضی اش را نیز در پی داشت. درآمد و ثروت ناشی از سرمایه تجاری نیز دستخوش نامنی مشابهی بود، چه در زمان حیات تاجر و چه پس از مرگ او. تفاوت در این بود که (الف) سرمایه تجاری، به نحوی بارزتر حاصل کار تاجر بود تا موقعیت ممتاز او، هر چند در اینجا هم وجود مناسبات خوب با دولت می‌توانست بسیار سودمند افتد و (ب) تبدیل سرمایه تجاری به پول و انتقال آن از جایی به جای دیگر یا حتی دفن آن آسان تر بود. انباشت سرمایه مستلزم اجتناب از مصرف در حال، یعنی صرفه جویی است و صرفه جویی مستلزم حداقلی از امنیت و اطمینان به آینده است. در ایران دوره قاجاریه که پول چه رسد به دارایی‌های مالی و تولیدی در خطر ضبط و مصادره همیشگی است و حتی یک خان می‌تواند به کوچک‌ترین بهانه‌ای اموال روستاییان را مصادره کند، انباشت سرمایه مالی و فعالیت‌های تجاری به شکلی که در ایران صورت می‌گرفته، به راستی عجیب می‌نماید.

شیوه تولید آسیایی، تلاش‌های آغازین در درک مناسبات زمین‌داری در خاورمیانه در آغاز دهه ۱۸۵۰ اندیشه مارکس و انگلس در مسئله شرق به شدت تحت تأثیر

«سفرنامه برنیه»^{۴۱} بود. فرانسوا برنیه، پزشک فرانسوی، به مدت ۹ سال در دربار اورنگ زیب، پادشاه گورکانی هند، خدمت کرده و در نیمه اول سده نوزدهم، سفرنامه او یکی از مهم ترین منابع شرق شناسی اروپا محسوب می‌شد. سفرنامه برنیه، به ویژه این گفته او که «در شرق سلطان یگانه و تنها مالک اراضی و زمین‌های کشور است»، مارکس را مجذوب کرد. بدین سان، این تصور نادرست در مارکس پدیدار شد که گویا در مسئله مالکیت ارضی میان جوامع شرقی و اروپای فئودالی تمایز بنیادین وجود دارد و آن فقدان مالکیت خصوصی بر زمین در شرق است. مارکس در نامه مورخ ۲ ژوئن ۱۸۵۳ به انگلس نوشت:

«در مسئله شکل‌گیری شهرهای مشرق زمین هیچ کتابی عالی تر، واضح تر و جالب تر از کتاب فرانسوا برنیه نمی‌توان خواند. او ۹ سال پزشک اورنگ زیب بود. نام کتاب برنیه این است، سفری در توصیف کشور مغولان کبیر و غیره.... برنیه به درستی این واقعیت را بیان می‌دارد که در شرق، در پایه کلیه پدیده‌ها او ترکیه (عثمانی)، ایران و هندوستان را در نظر دارد فقدان مالکیت خصوصی بر زمین قرار دارد. این است کلید واقعی حتی برای درک آسمان در شرق...»^{۴۲} منظور مارکس در جمله آخر این است که حتی پدیده‌های پیچیده در شرق را نیز باید از طریق مفهوم بنیادین فقدان مالکیت خصوصی بر زمین شناخت. «انگلس»، در ۶ ژوئن ۱۸۵۳ در پاسخ نوشت:

«فقدان مالکیت خصوصی بر زمین واقعاً کلید درک تمامی شرق است. در اینجا پایه همه تاریخ سیاسی آن نهفته است. اما چرا شرقی‌ها به مالکیت خصوصی بر زمین حتی در شکل فئودالی آن، نرسیدند؟ به نظر من، این امر به طور عمده مربوط است به وضع آب و هوایی و خاک به ویژه در نوارهای عظیم بیابانی که از صحرا به عربستان، ایران، هندوستان و تاتارستان تا مرتفع ترین بخش فلات آسیا کشیده شده است. در این نواحی نخستین شرط زراعت آبیاری مصنوعی است و این یا کار کمون‌هاست یا

۴۱- مارکس در سال ۱۸۵۳ در سه مقاله‌ای که پیرامون جوامع آسیایی چین و هند در روزنامه «نیویورک تریبون» منتشر نمود، برای اولین بار اعلام مواضع کرد. پس از مکاتبات مطول با انگلس در همین روزنامه به سال ۱۸۵۹ مقاله پیرامون نظام آسیایی نوشت. وی در یادداشت‌های مقدماتی «کلینتال» و در کتاب «نقد اقتصاد سیاسی» به نظام آسیایی و مؤلفه‌های آن در چین، هند و مصر توجه نموده و در این آثار از اصطلاح «استبداد شرقی» و «جامعه آسیایی» که نخستین بار به وسیله «ریچارد جونز» و واژه «جامعه شرقی» که به وسیله «جان استوارت میل» معرفی شده بود، استفاده کرده و برای بسط تئوری خود درباره ویژگی‌های اقتصادی نظام آسیایی، اصطلاح «نظام آسیایی مالکیت اراضی» و «شیوه تولید آسیایی» یا «وجه تولید آسیایی» را به کار می‌برد.

۴۲- براساس این فرض که در آثار بعدی مارکس و به خصوص در یادداشت‌های وی آمده است. علت اساسی تمایز دوره‌های تاریخی را نوع رابطه‌ای که میان زیرساخت‌های اقتصادی اجتماعی در اجتماعات شهری و روستایی وجود دارد، دانسته است. این یادداشت‌ها که قسمتی از آنها برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ انتشار یافته تا دهه‌ها مهجور مانده و از سال ۱۹۵۶ نخست به زبان ایتالیایی و سپس در سال ۱۹۶۴ به انگلیسی و فرانسه ترجمه گردید.

وظیفه حکومت‌های ایالات و یا وظیفه دولت مرکزی^{۴۴}. ناگفته پیداست که پیشداوری به ویژه از طریق مفهوم «شیوه تولید آسیایی» کارل مارکس، براندیشه روشنفکری سده بیستم تأثیر جدی نهاد. ماریان سوار^{۴۵} محقق استرالیائی بر این باور است که در واقع واژه شیوه تولید آسیائی، برای اولین بار از سوی لنین در مشاجراتش با پلخانف بکار گرفته شد و به نظر او نه مارکس و نه انگلس و نه پلخانف از این عبارت استفاده نکرده بودند. پلخانف برای نمونه از «استبداد آسیائی» و «نظام اجتماعی شرقی» سخن می‌گفت. «ارنست مندل»، هم با استناد به کتاب ویتفولگ متذکر شد که «لنین»، اگرچه شیوه تولید آسیائی را صورت‌بندی اجتماعی اقتصادی ویژه‌ای نمی‌دانسته، ولی بطور مشخص از آن نام برده است. در واقع «کارل مارکس و فریدریش انگلس» در دوران تکوینی نظریه «ماتریالیسم تاریخی» خود، در دهه ۱۸۵۰، مفاهیم «استبداد شرقی» و «شیوه تولید آسیایی» را به کار بردند. در آن زمان، به گمان آنان، شرق باستان در روند تکامل اجتماعی خود از مختصات ویژه‌ای برخوردار بود که آن را از نظام‌های برده‌داری و فئودالی اروپا متمایز می‌کرد. ولی بعدها، با تدوین مفهوم فورماسیون‌های اجتماعی اقتصادی پنجگانه (کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم) بحث «شیوه تولید آسیایی» از مباحث مارکسیسم به کنار گذارده شد. نوشته‌های مارکس تا زمان مرگ و به ویژه تحقیقاتی که در طول سالهای (۱۸۸۱-۱۸۷۹) به عمل آورده، نشان می‌دهد که نه تنها به مفهوم شیوه تولید آسیائی وفادار ماند، بلکه برای درک بهتر آن، جنبه‌های گوناگون این شیوه تولیدی را، نه بطور منظم و سیستماتیک، بررسی کرده است. تحلیل «مارکس» از نوشته‌های «کوالفسکی، مورگان، هنری مین و جان فیر» در این راستا قابل توجه‌اند. مارکس دلیل عدم توسعه نظام سرمایه‌داری در کشورهای آسیایی را در شیوه تولید آسیایی جستجو می‌کند. به باور مارکس در جوامع آسیایی به دلیل شرایط جغرافیایی و کمبود آب، دولت ناچار به مداخله در امر مدیریت و تقسیم آب گردید. این امر موجب شد تا دولت نقشی محوری در جامعه پیدا کند و مانع از شکل‌گیری مناسبات طبقاتی و در نهایت توسعه نظام سرمایه‌داری گردد. در جوامع آسیایی کمبود آب موجب گردید که آب در روند تولید و

۴۴- پژوهش‌هایی که پیرامون تاریخ زمین‌داری در ایران باستان صورت گرفته نشان می‌دهد که مارکس و انگلس، اگر چه در مورد وجود مالکیت وسیع دولتی بر زمین تا حدودی ذی حق بوده‌اند، اما با مطلق فرض کردن آن دچار خطای نظری شده‌اند. تصور اینکه مالکیت خصوصی بر زمین (اعم از عمده مالکی یا خرده‌مالکی) ابدأ وجود نداشته و اگر هم وجود داشته تنها تصرف خصوصی از طریق سیستم اقطاع بوده است و نه تملک خصوصی یا تمام خصایص آن (خرید و فروش، ارث و هبه و...)، با واقعیت‌های جامعه ایران منطبق نیست و این نظریه نادرست است.

مناسبات اقتصادی اهمیتی کم و بیش همپای زمین پیدا کند. برای رفع مشکل کمبود آب، این جوامع اقدام به ایجاد سیستم‌ها و تدابیری برای تقسیم و مدیریت آب نمودند که در غالب موارد تحت رهبری و کنترل نهاد دولت قرار داشتند. نتیجه این امر گسترش مالکیت جمعی، به ویژه مالکیت دولتی بر زمین بود که به نبود و یا ضعف مالکیت شخصی بر زمین و رواج رانت مالیاتی انجامید. در واقع این دو ویژگی از مشخصه‌های اصلی شیوه تولید آسیایی می‌باشند. در کشورهایی که شیوه تولید آسیایی حاکم بود، بخش عمده زمین‌های کشاورزی در مالکیت دولت و یا پادشاه قرار داشت که حق بهره‌برداری از آنها را بر اساس ضوابط مختلف، به افراد مورد نظر خود واگذار می‌کرد. مالکیت خصوصی بر زمین تا حد معینی وجود داشت، اما دامنه آن محدود و اساساً وابسته به قدرت دولت بود. به این ترتیب، دامنه گسترده مالکیت دولتی بر زمین مانع از رشد طبقه ملاکان مستقل از دولت گردید. از سوی دیگر، مالکیت گسترده دولت بر زمین‌های کشاورزی و نبود طبقه زمین‌داران مستقل از دولت موجب گردید تا جوامع روستایی انگیزه لازم جهت تولید برای بازار را نداشته باشند. این امر به نوبه خود موجب شد تا جوامع روستایی نتوانند از اقتصاد معیشتی خارج گردند و با استفاده از امکانات بازار و مبادله، وارد مرحله بالاتری از توسعه اقتصادی شوند. نتیجه این امر ظهور کشورهایی شد، متشکل از مجموعه‌ای از جوامع کشاورزی و شبانی خود بسنده و پراکنده که در چنبره اقتصاد معیشتی گرفتار بودند، در چنین شرایطی، بخش بزرگی از ارزش افزوده تولید جامعه توسط دولت، بصورت رانت مالیاتی ضبط می‌شد. در جوامع فئودالی اروپای غربی ارزش افزوده تولید، توسط ملاکان مستقل ضبط و بخشی از آن به نهاد دولت واگذار می‌شد. مشارکت زمین‌داران فئودال در روند تولید و اقتصاد محلی موجب می‌شد که ضبط ارزش افزوده تولید بر پایه مناسبات اقتصادی و با توجه به شرایط تولید و مقتضیات جامعه انجام پذیرد. این امر همچنان موجب تقویت پایگاه طبقاتی زمین‌داران و رشد مناسبات طبقاتی می‌شد. اما در شیوه تولید آسیایی، به دلیل نبود زمین‌داران مستقل از دولت، ضبط ارزش افزوده تولید جامعه، مستقیماً توسط دولت و مأموران محلی آن انجام می‌پذیرفت. از آنجا که دولت مرکزی خارج از روند تولید و به دور از اقتصاد محلی قرار داشت، این امر موجب می‌شد که ارزش افزوده تولید بر پایه مناسبات اقتصادی و با توجه به شرایط تولید و مقتضیات جامعه انجام نپذیرد. نهاد دولت توسط نیروی قهریه، با استفاده از نیروی نظامی خود بخش قابل توجهی از ارزش افزوده جامعه را برای تأمین مخارج روز افزون لشکرکشی‌ها و حفظ دستگاه نظامی و دیوانی خود تصرف می‌کرد. این امر نه تنها مانع از انباشت سرمایه و رشد مناسبات طبقاتی می‌شد، بلکه بدینی، بدگمانی تاریخی و گسست پیوند بین جامعه و نهاد دولت را تقویت و نهادینه می‌کرد. اگرچه نهاد دولت روند باز تولید مناسبات اقتصادی را تأمین و تضمین می‌کرد،

اما همزمان به عنوان عنصری خارجی و برفراز مناسبات اقتصادی قرار داشت. به این ترتیب، مالکیت دولتی همراه با سیستم ضبط ارزش افزوده تولید از طریق رانت مالیاتی، از یکسو مانع از پیدایش و رشد مناسبات طبقاتی می‌گشت و از سوی دیگر موجب قدرت بیش از حد نهاد دولت می‌گردید. به اعتقاد مارکس، مجموعه عوامل فوق مانع از شکل‌گیری مناسبات طبقاتی، گسترش شهرها، انباشت سرمایه، پاگیری و توسعه نظام سرمایه‌داری در کشورهای آسیایی گشت. صرف نظر از قضاوت پیرامون نظریات مارکس، واقعیت آن است که در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، وبه ویژه در دهه (۱۹۶۰-۱۹۵۰) مفهوم «شیوه تولید آسیایی» مارکس مورد توجه محافل آکادمیک غرب و روشنفکران چپ غیرارتدکس قرار گرفت و به یکی از داغ‌ترین مباحث روشنفکری بدل شد. تا اینکه امروزه نظریه قوام‌یافته ویتفوگل، تداوم نظریه شیوه تولید آسیایی کارل مارکس محسوب می‌شود. به نظر ویتفوگل، استبداد شرقی بر بنیاد ضرورت طبیعی جغرافیایی شکل گرفته و دارای کارکرد معینی است که آن را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. این ضروریات عبارت است از کمبود آب در قاره آسیا. لذا، از کهن‌ترین ازمینه، جوامع آسیایی برای تنظیم و تنسيق نظام آبیاری خود که حیاتی‌ترین بعد زیستی آنان است، سازمان سیاسی متناسب را پدید ساخته‌اند. این سازمان سیاسی دستگاه عظیم دیوان سالاری است که با حضور خود در همه اجزای جامعه و یا «پنجه آهنین» خود می‌تواند کارکرد سامان‌دهی نظام آبیاری را به فرجام رساند. اما عنصر محدودیت اکولوژیکی بدین سادگی به یاری نظریه شیوه تولید آسیایی نیامد بلکه خود محصول تکامل تجربی نظریات گروهی از محققین حداقل از سال ۱۹۱۶ بود. از نقطه نظر تاریخی، در سال ۱۹۲۵، «اوژن وارگا»، که استاد اقتصاد در دانشگاه بوداپست بود. مقاله‌ای تحت عنوان مسائل اقتصادی انقلاب در چین انتشار داد که در آن تزه‌های موجود درباره ساختار ماقبل سرمایه‌داری در چین مورد سؤال قرار گرفت.^{۴۷} در این مقاله، وارگا، با بررسی ساختار دولت ادعا کرد که آنچه در چین وجود داشت نه یک دولت فئودالی بلکه دولتی بود که به منظور تهیه و تدارک پروژه‌های عمومی آبیاری و کنترل سیل یعنی تدارک پیش شرط‌های لازم برای تولید بوجود آمده بود و به همین دلیل، در چین طبقه حاکمه‌ای شکل گرفته است که بدیل اش در فرهنگ اروپائی وجود نداشته است. یعنی طبقه‌ای از ارباب. به علاوه به دلیل این ساختار ویژه، (اگر چه از عبارت شیوه تولید آسیائی استفاده نکرد، ولی به روشنی منظورش همین بود)، بورژوازی تجاری چین، پائی نیز در زمین دارد و به مازاد زمین وابسته است. به این ترتیب، در یک تحلیل تاریخی، خصلت ضدفئودالی یا ترقی خواهی سرمایه‌داری چین را به آن صورتی که ادعا می‌شود، نباید جدی تلقی نمود.

آنچه که مورد توجه وارگا قرار گرفته بود این که، علاوه بر طبقه حاکمه و دولت ویژه، در سطح روستا یا جماعت هم با نهاد استبدادی قبیله و یا جماعت روبرو هستیم که به نمایندگی از دهقانان بر زمین مالکیت دارد و به همین دلیل، این مناسبات ویژه، مانع پا گرفتن سرمایه داری بومی می‌گردد. تغییر در نگرش وارگا بدون مقدمه و غیر مترقبه بود، چون همانند بسیار کسان دیگر، او نیز بر این اعتقاد بود که تکامل تک خطی و مراحل پنج گانه به طرز رضایت بخشی می‌تواند تاریخ چین را توضیح بدهد. خود او در این پیوند، این تغییر را مدیون آشنائی خود با نوشته‌های «ماکس وبر» دانست و افزود که به گمان او، باید بر نقاط افتراق چین با جوامع اروپائی تأکید بیشتری قائل شد و از این طریق، علت پا نگرفتن سرمایه داری بومی را در چین توضیح داد. در همان سال «ریازانف»، که رئیس مؤسسه پژوهشی مارکس انگلس بود، مقاله‌ای تحت عنوان مارکس، درباره هندوستان و چین، منتشر نمود که در آن نظریات مارکس و انگلس درباره جوامع آسیائی و شیوه تولید آسیائی جمع‌آوری شده بود، به گفته «ماریان سوار»، ریازانف در ۱۹۲۵ در مقدمه‌ای که بر مقاله مارکس انقلاب در چین و اروپا نوشت، سه بار از عبارت شیوه تولید آسیائی استفاده کرد و هر سه بار نیز آن را در گیومه گذاشت، ولی «سوار»، تردیدی ندارد که ریازانف به وجود چنین شیوه تولیدی باور داشته است، در ۱۹۲۶ «کانتروویچل»، به حمایت از مواضع وارگا برآمد و مدعی شد که در چین با ترکیبی از مالکیت جماعت دهقان و دولتی که به ازای ارائه خدمات مازاد می‌گیرد، مواجه بوده‌ایم. در ۱۹۲۷، «پیر»، در مقاله‌ای که در پروادا چاپ شد، شیوه تولید آسیائی را در بررسی تاریخ چین تحت عنوان برده‌داری پدرسالارانه بکار برد. البته دیگرانی نیز بودند که به تعاقب کار ریازانف در تائید وجود چنین شیوه تولیدی مقاله نوشتند که از آن جمله می‌توان به نوشته‌های والین در ۱۹۱۶، و ویتفولگ در ۱۹۲۷ اشاره کرد. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، وارگا، بیشتر از آنچه که به نوشته‌های «مارکس» تکیه کند از بررسی‌های «ماکس وبر» بهره جست و همین نکته، بعدها بهانه‌ای شد برای خرده‌گیری‌هایی به نظریات وارگا از سوی مدافعان تکامل تک خطی تاریخ. نظریه پردازان شیوه تولید آسیائی مشخصاتی را برای چنین شیوه‌ای از تولید ذکر می‌کنند که ماحصل آن به شرح زیر است:

۱- واحدهای روستایی در این جوامع از نوعی خودمختاری و خودبسندگی برخوردار هستند و علت مقاومت این واحدها در مقابل تغییرات نیز همین واقعیت است. این واحدها بر اساس وحدت صنایع دستی و کشاورزی و دامداری شکل گرفته‌اند. وجود چنین وحدتی موجب تداوم بی‌نیازی خانوارهای روستایی از سازوکارهای مبادله در بازار گشته و بازتاب عقب افتادگی نیروهای مولد در اقتصاد بود. با اینکه این واحدها پایه‌های مادی دولت‌ها را

تشکیل می دادند ولی با تغییر دولت ها دچار دگرگونی های عمیق نمی شدند. گوتلمن^{۴۸} در این زمینه اظهار می دارد: «یکی دیگر از ویژگی های بارز شیوه تولید آسیایی، ارتباطی است مستقیم بین فعالیت های تولیدی کشاورزی در کادر روستا با صنایع کوچک دستی، که آن هم در روستا توسعه می یابد. ارتباط مستقیمی که این دو فعالیت را به هم پیوند می دهد، دلیل اساسی مقاومت شدید این شیوه تولید در مقابل ورود اقتصاد بازار و توسعه سرمایه داری است.»

۲- تقسیم کار یکنواخت و پایدار از مشخصات دیگر این نوع جوامع است که امکان هرگونه تغییر و تحول را در نظامات بهره برداری به حداقل می رساند.

۳- کلیه زمین های این جوامع در مالکیت دولت است و مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد. به عبارت دیگر دولت تنها طبقه استثمارگر این جوامع محسوب می شود (این تلقی نادرست قبلاً نقد شد).

۴- اخذ مالیات به جای بهره مالکانه (رانت) از طرف دولت از خصوصیات دیگر این شیوه است. در این جوامع به علت فقدان مالکیت خصوصی بهره مالکانه به صورت مالیات اخذ می گردد.

طرفداران این نظریه، به دلیل محدودیت و نواقص نظری و ساختی، عامل جغرافیایی را از عوامل عمده عقب ماندگی شرق می شناسند و استدلال می کنند که اگر پیشرفتی هم در زمینه تکنیک آبیاری و ارتباطات به دست آمده است بنا بر ضرورت های جغرافیایی و طبیعی بوده است. طرفداران این نظریه رابطه بین انسان و طبیعت را عمده دانسته و تضاد بین نیروهای تولید و روابط تولیدی را نادیده می گیرند. «کارل و یتفوگل»، در مطالعه جوامع آسیایی به دو مسأله نظارت قدرت مرکزی برای آبیاری و فقدان مالکیت خصوصی زمین تأکید دارد. از نظر وی در شیوه تولید آسیایی قدرت مرکزی در همه جا حضور دارد و بر تمام فعالیت های اقتصادی مسلط است. حتی در دوره هایی که نظام فئودالی قدرت می یابد، دولت مالک زمین های زیادی است، در این نظام برخلاف نظام فئودالی در غرب که فئودال ها راساً مشکلات کشاورزان را مرتفع می کردند، دولت به این امور می پردازد. «ویتفوگل» در مورد ایران می نویسد:

«بیشتر اراضی به اعضاء خانواده سلطنتی، دوستان و نزدیکان سلطان، کارمندان، لشکریان و... تعلق داشت. مالکیت زمین های دولتی ایرانیان به صورت فئودالی در نمی آمد و در حقیقت مالکین این زمین ها همانند فئودال های مستقل نبودند، بلکه اینان نیز

کارمندان دولت محسوب می‌شدند،»

در یک نگره تاریخی، هم انگلس و هم ویتفونگل هر دو به شرایط اقلیمی و وضعیت بیابانی و کم آبی این مناطق به عنوان عاملی که آن نوع صورت بندی و نظام مالکیت را به وجود آورده اشاره می‌کنند و یادآور می‌شوند که در این نواحی کشاورزی بدون آبیاری مصنوعی، ممکن نبود و لازمه سرمایه‌گذاری و احداث و نگهداری و مرمت آب راه‌ها و قنوات و نیز تقسیم و توزیع آب میان کشاورزان، وجود یک مدیریت قوی و متمرکز است تا از بروز مناقشه و نزاع جلوگیری کند. انگلس در نامه‌ای به مارکس می‌نویسد:

«به نظر من توضیح این امر به طور عمده مربوط به وضع اقلیمی و شرایط زمین و به ویژه مربوط به نوار عظیم بیابان‌هایی است که از صحرا و از میان عربستان، ایران، هند و تاتارستان تا مرتفع‌ترین بخش فلات آسیا کشیده می‌شود. نخستین شرط زراعت آبیاری مصنوعی است و این کار وظیفه کمون‌ها یا وظیفه ولایات یا دولت مرکزی است. دولت در شرق پیوسته دیوان داشته است. دیوان مالیه (برای غارت کشور خود)، دیوان جنگ (برای غارت کشورهای دیگر) و دیوان امور عامه (برای مواظبت از تجدید تولید)».^{۴۹}

نظریه نظام بوروکراتیک

این نظریه عمدتاً توسط «لمبتون» عنوان گردید «لمبتون» محقق و مردم‌شناس بریتانیایی که مدت مدیدی وابسته فرهنگی سفارت انگلستان در تهران بوده است به همراه گروه مطالعاتی خویش با تحلیل وضعیت نظام زمین‌داری از دوران قبل از اسلام و تحولات مناسبات اربابی در دوران معاصر، در کتاب «مالک و زارع» با اتکا به انبوه اسناد در اختیار در دوران قاجاریه و مشروطه به نوعی مطالعه کرونولوژیکال و تحلیل تاریخی دست زده است. نظری وی بر این مبنا استوار است که، نظام زمین‌داری ایران اساساً بوروکراتیک بوده نه فئودالی. وی می‌گوید: در طی زمان سیر امور چنان بود که وظایف حاکم ایالت، فرمانده نیروهای ایالت، وصول‌کننده مالیات، اجاره‌دار مالیات و کسی که زمین به عنوان تیول به او سپرده می‌شد همه با هم ترکیب و در یک شخص متجلی بود. حاصل این وضع پیدایش ثروت‌ها و دارایی‌های وابسته به زمین و بزرگ مالکی‌هایی بود که در نفس امر از حکومت مرکزی مستقل بودند.

«لمبتون» رابطه بین سلطان یعنی ارباب اربابان را با مقطع اساس شناخت خود از نظام زمین‌داری ایران قرار می‌دهد. وی با تأکید بر وجود یک سازمان وسیع و متمرکز اداری در

ایران و تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی در دست سلاطین خودکامه به این نتیجه می‌رسد که نظام اقتصادی ایران پس از پیروزی اعراب تاکنون یک نظام بوروکراتیک بوده است. بنابراین نتیجه می‌گیرد که وجود یک سازمان گسترده اداری در ایران قبل از اسلام و پس از آن به وسیله بیشتر ایران شناسان خارجی و براساس اسناد و کتابهای نویسندگان ایرانی و عرب در قرون وسطی تأکید شده است. کار اصلی چنین سازمانی در درجه اول وصول خراج و مالیات (بهره مالکانه)، سرو سامان دادن به امور ارتش، اداره راه‌ها و پست، ایجاد کاخ‌ها و تأمین و حفظ سلطه و قدرت پادشاهان و سلاطین بوده است. البته وجود این دستگاه گسترده و متمرکز نمی‌توانست در سیر تحولات اقتصادی و سیاسی ایران آثار بزرگی برجای نگذارد که بزرگ مالکی دیوان سالارانه^{۵۱} یکی از ویژگی‌های مهم آن بود. «بشریه»^{۵۲}، نیز ایران قرن ۱۹ را دارای نظامی بوروکراتیک زمین‌دار می‌داند که در نتیجه گسترش نفوذ تمدن صنعتی غرب دچار تحول شد. بشریه در باب انقلاب مشروطیت می‌نویسد: «انقلاب مشروطه براساس ایدئولوژی لیبرالیسم و تحدید قدرت دربار موجب ائتلاف موقتی نیروهای اجتماعی مختلف شد. به هر حال انقلاب مشروطه بیشتر انقلابی شهری بود و زمینه‌درگیری و فعالیت سیاسی اکثریت عظیم مردم ایران یعنی دهقانان و روستاییان را فراهم نیاورد. همچنین انقلاب مشروطه انقلاب اجتماعی ویرانگری به شمار نمی‌رفت که ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی را درهم نوردد».^{۵۲}

استبداد شرقی

نظریه استبداد شرقی از دیرباز توسط بعضی محققان و نظریه‌پردازان نظامات بهره‌برداری به بحث گذاشته شده است. مطابق این نظریه، وجه تمایز اصلی نظامات حاکم بر ایران، فقدان طبقه اشراف در اثر ضعف چشمگیر مالکیت خصوصی و غلبه عنصر سلطه و مالکیت شاه و دولت بر اراضی و مازاد تولید کشاورزان و دیگر ثروت‌های طبیعی است. عده‌ای از نظریه‌پردازان تئوری استبداد شرقی معتقدند که سیستم مالکیت امتیازی، صورتبندی اجتماعی خاصی نیست، بلکه شکلی از صورتبندی فئودالیسم است که در شرایط مناسب به صورتبندی کلاسیک فئودالیسم تبدیل می‌شود و راه توسعه اقتصادی و سیاسی جامعه

50-Bureaucratic Land Lordism

۵۱- بشریه، ح. (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی. تهران: نشر نی. چاپ هشتم ص ۱۹۷ و ۱۹۴. و اثر دیگری از همین نویسنده: بشریه، ح. (۱۳۸۲). موانع توسعه سیاسی در ایران. تهران: گام نو. ص ۴۸ و ۵۰.

۵۲- جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، ص ۱۱۵

را هموار می‌سازد. برعکس، در شرایط نامناسب صورتبندی کلاسیک فنودالیسم می‌تواند به نظم پدرسالاری تنزل کند و آهنگ تحولات اقتصادی و سیاسی را آهسته سازد. از سوی دیگر، عده‌ای از نظریه‌پردازان آنچه را که «ویر» به آن اشاره نموده تا حد یک صورتبندی مستقل و متفاوت از فنودالیسم ارتقا می‌دهند که در جوامع شرقی رواج داشته است. این نگرش موجب پیدایش ادبیات گسترده‌ای گردیده که به نظریه استبداد شرقی معروف می‌باشد. مفهوم استبداد شرقی را نخستین بار متفکران اروپایی^{۵۳} ضمن آشنایی و بحث از ساختار سیاسی و اقتصادی حکومت عثمانی مطرح کردند. «بودزن» فیلسوف فرانسوی (۱۵۹۶-۱۵۳۰) فرانسیس بیکن انگلیسی (۱۶۲۶-۱۵۶۱) و منتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹) با تفصیل بیشتری، هر یک به توضیح تفاوت میان حکومت استبداد عثمانی و دولت‌های غربی پرداختند. «برنیه»، پزشک فرانسوی دربار «اورنگ زیب» در هند، همان ویژگی‌ها را در حکومت‌های ایران و هند نیز ردیابی کرد. سال‌ها بعد مارکس و انگلس با مطالعه نوشته‌های متفکران مزبور، با مفهوم استبداد شرقی آشنا شدند و ویژگی اصلی این جوامع را فقدان مالکیت خصوصی شمردند. از نظر معتقدان به این دیدگاه، کشاورزی در سرزمین‌های خشک و نیمه خشک آسیایی به تأمین آب زیرزمینی و تهیه و توسعه شبکه‌های آبرسانی و سازمان و تشکیلات وسیع اداری وابسته نیاز دارد. چنین تشکیلاتی تنها در حد توانایی دولت‌های مقتدر قرار داشت. تهیه آب، احداث شبکه‌های آبرسانی و کنترل آب تحت نظارت دولت به مرور موجب پیدایش و تقویت لایه نیرومندی از دیوان سالاران گردید که قدرت آنها مبتنی برآب رسانی و مدیریت آب بود نه مالکیت آن. بطور کلی نظام هیدرولیکی^{۵۴}، برپایه شیوه تولید آسیایی قرار دارد که در آن مدیریت توزیع آب به مثابه اساسی‌ترین فعالیت تولیدی، به مدیریت عالی سیاسی جامعه تبدیل می‌شود. در شیوه تولید آسیایی، شهرها به عنوان «خراج بگیران» و سازمندان امور عمومی تلقی می‌شوند. در دهه ۱۹۶۰، برخی پژوهشگران، برای تطبیق این فورماسیون بر شرق، ترکیبی از «شیوه تولید آسیایی» و «نظام برده داری» ایجاد کردند. برای نمونه، «آ. تیومنوف»، مفهوم «برده» را تقریباً به مردم جوامع شرقی بسط داد. بدین ترتیب، جامعه شرقی به صورت انبوهی از مردم فاقد حقوق مدنی

۵۳- برخی از متفکران اقتصاد کلاسیک نظیر «ریچارد جونز» و «جان استورات میل» که خود تحت تأثیر «آدام اسمیت» و «جیمز میل» قرار داشتند، در این رابطه منشا نظریاتی بوده‌اند. آدام اسمیت به نظام استبداد شرقی و تشابهی که از نظر تاسیسات عظیم اداری برای بهره‌برداری از آب رودخانه‌ها در چین، هند و مصر باستان وجود داشته است، اشاره می‌کند و نظامات اجتماعی اقتصادی این جوامع را متمایز از نظام فنودالی غرب می‌داند. «جیمز میل»، انواع دولت‌های آسیایی را به عنوان یک نمونه کلی تبیین کرده و به شدت همانندی آن را با فنودالیزم در غرب رد می‌نمود. ریچارد جونز در سال ۱۸۳۱ طرحی کلی از جوامع آسیایی ارائه نمود و ۱۷ سال بعد «جان استورات میل» در سال ۱۸۴۸ جامعه آسیایی را با روش‌شناسی تطبیقی مورد بررسی نسبتاً جامعی قرار داد.

ترسیم شد که مقهور و بنده دولت عظیم و همه‌گیر شرقی بودند. این نگرش نادرست به تصویر مورخین غربی متأثر از مفهوم «استبداد شرقی» کاملاً شبیه بود. تداوم نقش دولت‌ها در استحصال آب و سازماندهی آن به تدریج توانایی آن‌ها را در کنترل انسان‌ها و منابع سرزمین تثبیت کرد و لذا موجب پیدایش نظام‌های استبدادی شرقی گردید، ویتفوگل در کتاب استبداد شرقی، معتقد است: «ایرانی‌ها، از اراضی تحت کنترل دولت به همان شیوه‌ای که بابلی‌ها و سومری‌ها قبل از آن انجام می‌دادند، استفاده می‌کردند. این زمین‌ها به اعضای خانواده سلطنتی، آشنایان و نزدیکان سلطان (منسوبان)، کارمندان، لشکریان و به کسانی که کار تهیه و تدارک سپاه را برعهده داشتند، تعلق داشت. مالکیت زمین‌های دیوانی (اداری) ایرانیان به صورت اراضی فئودالی در نمی‌آمد و در حقیقت مالکان این اراضی همانند فئودال‌های نیمه مستقل نبودند، بلکه اینان نیز مانند اسلاف پارسی خود کارمندان دولت به شمار می‌رفتند.» «ویتفوگل» عقیده دارد اصطلاح «استبداد شرقی» مناسب‌ترین نام برای نظام‌های آسیایی است که بر بنیاد اقتصاد و آب رسانی شکل گرفته‌اند، او وجود مالکیت خصوصی را در جامعه آسیایی نفی نمی‌کند، ولی نه بدان گونه که تهدیدی برای رژیم‌های استبدادی به شمار آید. زیرا در این نظام، مالکین از لحاظ سیاسی ناتوان و از نظر سازمانی پراکنده‌اند. خلاصه آن که قدرت نه از مالکیت خصوصی بلکه از دسترسی به وسایل بوروکراتیک ناشی می‌شود. از نقطه نظر تاریخی در سده هیجدهم و توسط «منتسکیو» بود که نظریه «استبداد شرقی» شکل مدون امروزین خود را یافت. منتسکیو، سازمان سیاسی آسیا را یک سره «استبدادی» می‌دید و به این تقسیم‌بندی ارسطو، که حکومت ایران را در زمره حکومت‌های «نوموتتیک» قانون مند دانسته، معترض بود و آن را «امپراتوری استبدادی» می‌خواند. او ریشه «استبداد شرقی» را در دو عامل طبیعی وجود دشت‌های وسیع و عدم اعتدال آب و هوا می‌دید. قلمرو وسیع سبب می‌شود که حکومت‌های شرقی استبدادی باشند و عدم اعتدال اقلیمی موجب روح بندگی در آسیاییان و خوگیری به استبداد می‌گردد. این دو عامل در اروپا کاملاً به عکس است و همین سبب پیدایش و دوام «آزادی» در این قاره شده است:

«در آسیا دشت‌های بزرگ وجود دارد که به وسیله کوه‌ها و دریا‌های بزرگ به قطعات بزرگ و عظیم منقسم شده‌اند و چون این دشت‌ها در آفاق جنوبی قرار گرفته، رودهایش زودتر خشک می‌شوند زیرا برف کوه‌های آن زودتر ذوب می‌شوند و اصولاً کوه‌های آن قاره نظیر کوه‌های اروپا برف ندارند. به این جهت حکومت‌های آسیا باید استبدادی باشد چه اگر استبداد در آنجا حکم فرما نباشد کشورهای آن خیلی زود به قطعات مجزا منفک خواهد شد. اما در قاره اروپا دشت‌ها و جلگه‌های کوچک است و کشورهای کوچکی با حدود طبیعی

از هم جدا شده‌اند و برای حفظ تمامیت ارضی این کشورها به استبداد احتیاجی نیست. همان حکومت قانون و اصول قانونی کفایت می‌کند در آسیا به واسطه عدم وجود یک منطقه معتدله وسیع و وجود دو منطقه سردسیر و گرمسیر، ملل آسیایی به دولت فاتح و مغلوب تقسیم شده‌اند. به این طریق که یک دسته همواره فتح می‌کنند و ملل دیگر را تحت رقیبت می‌آورند و دسته دیگر همواره باید تحت رقیبت دسته اول باشند. ولی در اروپا تمام ملل نیرومند هستند و دسته‌ای مطلقاً قوی و دسته دیگر مطلقاً ناتوان نمی‌باشد. این موضوع یکی از علل قوت اروپا و ضعف آسیاست و به همین جهت است که در آسیا هرگز آزادی برقرار نمی‌شود ولی در اروپا برقرار می‌گردد منتهی شدت و ضعف پیدا می‌کند. «به عقیده ویتفوگل، در بسیاری از موارد رهبران نظامی نیمه مستقل کوشیدند تا مانع کسب قدرت مطلقه توسط سران دستگاه آبیاری شوند؛ ولی این نیروهای رقیب فاقد توان اقتصادی و سازمانی هم‌تایان خود در یونان و روم باستان بودند. در نتیجه، در جوامع شرقی دولت مرکزی کلیه ساختارها و نهادهای اجتماعی و سیاسی غیردولتی را حذف کرد و با کسب قدرتی فائقه و بی‌رقیب و ممانعت از شکل‌گیری و تحکیم سازمانی نهادهای غیردولتی به نیروی قدرت‌مندتری از جامعه بدل شد. در این مفهوم، دولت شرقی نهاد بی‌رقیب سیاسی و یک دستگاه است. ویتفوگل، استبداد شرقی را جامع‌تر از استبداد غربی و بیانگر سخت‌ترین شکل قدرت مطلقه می‌داند زیرا زمانی که این مفهوم در نزد منتسکیو شکل گرفت و زمانی که فرانسوا برنیه تجربه خود در دولت مغول گورکانی هند را می‌نگاشت، در اروپا استبداد حاکم بود. ویتفوگل، استبداد آبی را تام، یعنی غیرقابل دآوری و سنجش، می‌داند. در این نظام، مردم در تنهایی خوفناک می‌زیند، و قانون حکمران، بی‌اعتمادی به همه کس و همه چیز است. این نظریه که می‌کوشد تا سیر تحولات و توسعه اقتصادی و سیاسی جوامع شرقی، خصوصاً ویژگی و وجه تمایز آن از سیر تحولات جوامع اروپای غربی را توضیح دهد، در واقع خود گرایش‌های متفاوتی را در برمی‌گیرد. همانگونه که گفته شد یکی از معروف‌ترین این موارد نظریه استبداد شرقی کارل ویتفوگل است که برای توضیح صورت‌بندی استبداد شرقی بر تأثیر کم آبی و پراکنده بودن جوامع کشاورزی در شرق، نقش دولت در تقسیم‌بندی آب و بوروکراسی گسترده، پر قدرت و مرکزی نهاد دولت (مانند بوروکراسی چین) تأکید می‌ورزد. عده‌ای دیگر، تقسیم‌بندی آب توسط دولت و وجود بوروکراسی گسترده دولتی را قابل تعمیم به کلیه جوامع آسیایی نمی‌دانند و برای توضیح مبانی پدیده استبداد شرقی بر کم آبی و پراکنده بودن جوامع کشاورزی، گسترش مالکیت دولتی و نقش قبایل تأکید می‌کنند. به باور این عده سرشت استبداد شرقی بیشتر در شخصی، بی‌قانون و خودکامه بودن قدرت است تا مطلق بودن آن. از سوی دیگر، تئوریسین‌هایی که دارای پیشینه مارکسیستی

می باشند، تحت تأثیر نظریه شیوه تولید آسیایی مارکس، بیشتر بر تأثیر سیستم مالکیت بر شکل گیری مناسبات طبقاتی و روند تکوین دولت تاکید می ورزند. همچنین، هر سه گروه، به ویژه دو گروه اول برای عوامل فرهنگی مانند جهان بینی دینی و فلسفه کنفیوسی در صورت بندی مناسبات مالکیت و روند تکوین دولت نیز نقش قابل توجهی قائل اند.

۵۵

جامعه کم آب و پراکنده (اریدیسولاتیک)

بنابر یک سنت تاریخی در ایران، همواره تدوین نظام ها و مقررات مربوط به بهره برداری از منابع آب زیر نظر دولت ها انجام می پذیرفته است و برداشت آب از رودخانه یا آبیگری در نهرهای اصلی، توسعه و کشف منابع آبی جدید، چگونگی وضع حقاچه ها و سهم هر یک از دیه ها از منابع آب از وظایف حاکمیتی دولت ها تلقی شده است. اما مدیریت شبکه های آبیاری در محدوده های دهات، نظام های حقاچه بری توزیع، تربیت گذاری و خدمات مربوط به تقسیم آب به عهده نمایندگان دهقانان یا تشکل های دهقانی بوده است و آنها بر توزیع آب در اراضی با دقت و اقتدار و رعایت قواعد و ضوابط سنتی توزیع آب مدیریت و نظارت داشته اند. تومار شیخ بهایی مربوط به تقسیم آب زاینده رود، تومار تقسیم آب رودخانه اندروخ توس، تومارهای امیرکبیر برای تقسیم آب رودخانه های کرج و جاجرود، شواهد غیر قابل انکار تاریخی در این زمینه به شمار می آیند. در این مورد در سرزمین ایران که سطح وسیعی از آن را اقلیم خشک، نیمه خشک و کویری فرا گرفته است، دغدغه آب از مهم ترین مؤلفه های مناسبات اجتماعی اقتصادی بود. در واقع تئوری جامعه کم آب و پراکنده با درک پاره ای از اصلی ترین واقعیات مناسبات روستایی در ایران، خیز برداشته است. سهم عمده قوام این نظریه حاصل بررسی های پیگیرانه کاتوزیان در دهه (۱۹۹۰-۱۹۷۰) می باشد. او می نویسد:

«به طور کلی ده مرز اجتماعی و نیز واحد تولید زندگی و کار دهقانان را مشخص می کرد. ده معمولاً تشکیل می شد از خانوارهایی که از حق سنتی کشت (صاحبان نسق) برخوردار بودند، خانواده های فاقد چنان حقی (خوش نشینان)، و تعدادی کسبه و نزولخوار که به دهقانان مبالغ کمی وام می دادند و در عوض یا سلف خری بخشی از محصول آنان بهره های گزافی دریافت می داشتند. در بسیاری از دهات برخی صاحبان نسق یا خوش نشینان (معروف به گاوبند) یک یا دو جفت گاو را به ازای قسمتی از محصول به سایر زارعان اجاره می دادند. در سال های اخیر توسعه اجاره کاری در برخی نقاط کشور، استفاده از کارگر

روزمزد را که معمولاً توسط جماعت خوش‌نشینان تأمین می‌شد، رواج بیشتری داده بود. «به اعتقاد کاتوزیان مهم‌ترین شیوه و روش سنتی تولید در ایران جمعی بود و جامعه دهقانی در ایران در نقاط مختلف نام‌های مختلفی دارد که رایج‌ترین آنها «بنه» و «صحرا» است؛ از لحاظ استحکام مناسبات اشتراکی در میان انواع گوناگون تولید جمعی در دهات ایران، «بنه» از همه نیرومندتر است. بنه، شباهت‌هایی با جامعه روستایی روسیه کهن یا «میر» دارد، گرچه بنه ویژگی‌های خاص خود را دارد و به هر حال نهادی است سست‌تر و نه به جامعیت میر؛ از لحاظ زبان‌شناسی، میر (در روسی) به معنای «جهان» است، در حالی که بنه صرفاً به کاشانه و نیز ریشه فرد اشاره دارد. وجود بنه از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که آب، جز در یک یا دو ناحیه کوچک، کمیاب‌ترین منبع کشاورزی کشور است. کمیابی آب همکاری میان افراد ده را برای ساخت و نگهداری قنات یا کاریز و نیز توزیع آب میان زارعان، ترغیب می‌کرده است؛ و افراد موسوم به آبیار (اویار) در سلسله مراتب دهقانی نیز وجود خود را مرهون همین واقعیت‌اند. بنابراین، خشکی اقلیمی، ایران را به یک جامعه «هیدرولیکی» (آن گونه که ویتفولگ تعریف کرده است) بدل نکرد زیرا خود ده، به صورت یک واحد، تهیه، انتقال و توزیع آب را سازمان می‌داد. لکن ایجاد بنه، سایر وظایف اجتماعی اقتصادی نظیر تصمیم‌گیری در مورد ترتیب کشت محصولات و آیش ارضی را به همراه داشت. از جمله پی‌آمدهای این نهاد (گرچه عمومیت نداشت) باز و پراکنده بودن اراضی دهقانی بود تا همه نسقداران امکان بهره‌برداری از اراضی حاصلخیزتر را داشته باشند و میانگین حاصلخیزی مجموع اراضی آنها یکسان باشد. اما مواردی از مالکیت ثابت زمین نیز وجود داشت. به طور کلی هر ناحیه خشک‌تر بود، بنه قدرتمندتر و احتمال پراکندگی متصرفات دهقانان بیشتر بود. مالک (که می‌توانست مقطع دولت، و یا متولی زمین وقف شده باشد) معمولاً غریبه بود، و به هر حال جزو بنه نبود. ارتباط لازم میان این دو (بنه و مالک) توسط عامل محلی مالک (مباشراً) برقرار می‌شد. شیوه و روش سنتی توزیع (تولید) بر اساس سهم پنج‌گانه از محصول قرار داشت که از لحاظ نظری بر پایه پنج عامل تولید یعنی زمین، آب، بذر، گاو، و کار قرار داشت: مالک، دو سهم زمین و آب را برمی‌داشت، زارع سهم کار را برمی‌داشت، و دو سهم سرمایه (بذرو گاو) به صاحبان آنها (مالک، زارع یا گاوبند) تعلق می‌گرفت. اما در عمل، شیوه توزیع رایج با این ترتیب نظری تفاوت داشت، گرچه نه تا آنجا که آن را از اعتبار بیندازد؛ به علاوه در موارد نادری «نظام» پرداخت اجاره نیز مورد عمل قرار می‌گرفت. در هر حال دهقان از سهم خود مبالغ دیگری نیز باید می‌پرداخت؛ مالیات دولتی، وجوه مذهبی، و باز پرداخت وام‌هایش موعده این پرداخت‌ها هنگام درو محصول (خرمن کردن) بود، و ضرب‌المثل فارسی «وعده سرخرمن دادن» نیز از اینجا ناشی می‌شود: گهگاه

دهقانان از عهده تمام این دیون بر نمی آمدند، و در مواردی نه چندان نادر قسمتی از محصول را برای کم کردن سهم استثمرار کنندگانشان، پنهان می کردند. بدین سان هم ساختار اجتماعی اقتصادی و روابط درونی و هم شرایط بیرونی (جغرافیایی و نیز سیاسی اقتصادی)، روستای ایرانی را به صورت یک واحد زندگی و کار مستقل در آورد، که ارتباط چندانی با روستاهای (معمولاً دوردست) دیگر نداشت، و به شهری های غریبه ای که درست سر بزنگاه می آمدند تا سهم شان را از محصول بگیرند، چندان علاقه ای نداشت. همانگونه که پیش از این گفته شد کشاورزی و روستاییان ایران برای تأمین و تنظیم آب یا چیزهای دیگر به دولت وابسته نبودند. این دولت بود که برای مزاد محصولات کشاورزی که یا مستقیماً و یا به طور غیرمستقیم و از طریق مالکان و مقطعان، وصول می کرد به واحدهای روستایی پراکنده و منزوی وابسته بود. این احتمالاً منشأ دولت استبدادی است که با اتکاء به مراکز شهری و پایگاه های نظامی ای که از طریق شبکه حمل و نقل گسترده سراسری با یکدیگر ارتباط داشتند، بر روستاهای پراکنده مولد محصولات کشاورزی تسلط می یافت. بدین سان، دهقانان که از دولت سازمان یافته و مستقر در شهرها جدا افتاده بودند به واحدهای کوچک و مستقل از هم تقسیم شده، به دو وظیفه عمده (اجتماعی و تاریخی) خویش عمل می کردند: از طریق دولت استبدادی و وابستگانش مورد استثمرار شهرها قرار می گرفتند؛ و به رغم فراز و نشیب های متناوب داخلی (که بخشی از «منطق» استبداد است) و نیز حمله ها و تجاوزهای خارجی، تداوم فرهنگی سرزمین آباء و اجدادی خود را حفظ می کردند. دهقانانی که کار بر روی زمین را ترک نگفته اند، حداقل هنوز به این وظیفه دوم عمل می کنند. به عبارت دیگر آنها چندان اهمیتی به آنچه در «خارج» واقع می شود، نمی دهند، حتی اگر یک انقلاب مردمی باشد؛ آنان این همه را قرن ها است که شاهد بوده اند و به غریبه ها، هر که باشد و هر قولی که بدهد، چندان امیدی ندارند. آنها در حضور بیگانگان وانمود می کنند که گفته هایشان را یکسره پذیرفته اند، در حالی که پنهان از آنها به مخفی کردن محصولات و مایملک شان ادامه می دهند. برای جمع بندی و نتیجه گیری باید گفت که کم آبی، البته به روش های خاص خودش، نقش اساسی در شکل دادن به ساختار اقتصاد سیاسی ایران بازی کرده است. کم آبی به ایجاد واحدهای روستایی خودمختاری انجامید که تولید هیچ یک برای ایجاد یک پایگاه قدرت فتودالی تکافو نمی کرد، اما بر روی هم مزاد جمعی چندان بزرگی تولید می کردند که در صورت تصاحب آن به وسیله یک نیروی سازمان یافته بیرونی (منطقه ای یا کشوری) می توانست برای جلوگیری از تجزیه قدرت سیاسی اقتصادی بکار رود. این نیروی نظامی در ابتدا عشایر مهاجم بودند، و پس از آن عشایر داخلی و مهاجر که موفق شدند در مقاطع مختلف تاریخ حکومت های شهری مختلفی را تشکیل دهند.

حجم مازاد جمعی محصولات کشاورزی مستقیم و غیرمستقیم آن قدر زیاد بود تا این حکومت‌های استبدادی را قادر به صرف مبالغی برای حمل و نقل، ارتباطات، سازمان‌های نظامی و بوروکراتیک، و جز اینها کند، که هم سلطه‌شان را بر زمین حفظ و هم از پیدایش خودمختاری فئودالی در کشاورزی، یا شهروندی بورژوازی در شهرها جلوگیری می‌کرد. آنچه گفته شد حاوی پایه‌های اولیه «مدل» است و اگر برای اینکه جدی گرفته شود باید نامی بر آن نهاد، شاید بتوان آن را استبداد ایرانی متکی بر جامعه «کم آب و پراکنده» (اریدیسولاتیک) نامید.

تئوری پدرسالاری شرقی

وبر، جامعه‌شناس برجسته آلمانی بین دو گونه مالکیت بر زمین، یعنی «مالکیت دایمی» و «مالکیت امتیازی» تمیز قائل می‌شود. مالکیت دایمی سیستمی است متکی بر قرارداد دو جانبه، ثابت و مشخص بین پادشاه و فئودال محلی که بر اساس آن مالکیت زمین بطور کامل، با کلیه حق و حقوق مربوطه، در مقابل تأمین نیازهای نظامی و امنیتی حکومت مرکزی، انجام وظایف مربوطه و پرداخت مالیات، به فئودال محلی واگذار می‌شود. از سوی دیگر، مالکیت امتیازی، نه یک حق، بلکه امتیازی است که از طرف پادشاه به افراد؛ بمنظور قدردانی از خدمات آنها واگذار می‌شود و هر آن توسط پادشاه قابل انفصال و پس گرفتن می‌باشد. وبر، تأکید می‌کند که سیستم مالکیت دایمی موجب پیدایش یک طبقه مالکان اشراف، پر قدرت و مستقل از دولت می‌شود که تولید مازاد دهقانان را ضبط کرده و بخشی از آن را به دولت مرکزی پرداخت می‌کند. این سیستم که عمدتاً در اروپای غربی رایج بوده، دارای دو پیامد مهم است که نقش مهمی در توسعه جوامع اروپای غربی ایفا کرده‌اند. اولاً طبقه مالکان مستقل از دولت به صورت نهادی در برابر دولت عمل نموده و نهاد دولت را تبدیل به دستگاهی قانون‌مند ساخت، که نمی‌توانست خودسرانه عمل کند. این امر نهایتاً به کنترل و محدود شدن قدرت مطلقه نهاد دولت انجامید. از سویی، وجود طبقه مزبور و گسترش مناسبات طبقاتی موجب شد که ضبط مازاد تولید جامعه بر اساس ضوابط اقتصادی و با توجه به شرایط محلی انجام پذیرد. به عبارت دیگر، در این سیستم توزیع قدرت سیاسی قانونمند و بر پایه تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی است و از طریق «رانت فئودالی» اعمال می‌شود. این دو ویژگی از عوامل مهم موفقیت اقتصادی و سیاسی جوامع اروپای غربی می‌باشند. از سوی دیگر، سیستم مالکیت امتیازی که بیشتر در جوامع شرقی رایج بوده، مانع از پیدایش طبقه اشراف مستقل از دولت، قانون‌مند شدن نهاد دولت و محدود گشتن قدرت مطلقه آن گردید. در این سیستم نهاد دولت عملاً به زائده دستگاه سلطنت و به

دستگاهی اداری برای جمع آوری مالیات تبدیل می شود. نهاد دولت نه بر اساس قانون، بلکه بر پایه امیال و خواسته های پادشاه و بصورت ابزاری در دست وی برای اعمال حکومت مطلقه و خودکامه عمل می کند که مافوق طبقات اجتماعی می نشیند و دغدغه اصلی آن اخذ حداکثر مالیات از دهقانان و زمین داران با توسل به ارعاب و زور می باشد. این امر، با ترویج بی قانونی و خودکامگی نه تنها موجب پیدایش گسست بین نهاد دولت و جامعه می شود، بلکه با تضعیف انگیزه مالکیت خصوصی و ضبط مازاد تولید جامعه روستایی بر اساس نیروی قهر و نه ملاحظات اقتصادی، بصورت مانعی در برابر توسعه اقتصادی و سیاسی جامعه عمل می کند. «وبر»، این سیستم را پدرسالاری شرقی می خواند زیرا در آن نهاد مؤثری وجود ندارد که بتواند قدرت مطلق پادشاه را کنترل و یا محدود سازد. حاکم با سرزمین و مردم تحت حکومت خود مانند ملک شخصی خویش رفتار می کند، او بر فراز دولت، طبقات اجتماعی و نهادهای اقتصادی قرار می گیرد و آنها را به ابزار حکومت مطلقه و مستبدانه خود تنزل می دهد. به طور کلی تئوری پدرسالاری شرقی، به عنوان یکی از خصیصه های محوری دولت مطلقه بر شمرده می شود. «آندرو وینست» در کتاب نظریه های دولت، با بیان نظریه مالکیت در حکومت مطلقه به روشنی به این ویژگی پرداخته است. وی در این خصوص می نویسد:

«مالکیت زمین، جدای از اندازه آن، متضمن برخی حقوق و وظایف بود، مالکیت حتی بدین سان حقی مشروط به شمار می رفت. شأن و مقام، سخت وابسته به مالکیت و مالکیت نشان گر شأن فرد بود که جایگاه وی را در اجتماع و حقوق و تکالیف مربوط به آن تعیین می کرد. بالاترین شأن در جامعه معمولاً از آن شخص، خانواده و یا گروه حاکمه بود. با این حال در این مورد نیز مالکیت و قدرت مشروط بودند. پادشاهی به یک معنا، عالی ترین نوع مالکیت و تصدی به شمار می رفت. یکی از نتایج مهم چنین طرز فکری، این بود که پادشاه یا حاکم به عنوان مالک و زمیندار به کشور خود می نگریست.^{۵۶}

نتیجه گیری

آنچه در این مقاله سعی شده بدان پرداخته شود تنها طرح موضوعاتی در ارتباط با نظریات مربوط به شیوه تولید و نظام های بهره برداری در خاورمیانه و شرق می باشد که بسیاری از آنها طی سالیان اخیر، به کرات در سمینارهای مربوط به بررسی نظام های بهره برداری در

ایران بیان شده است. سعی شده تاریخچه‌های تاریخی این نظریات کندوکاو گردد و بار دیگر با نگاهی نو مورد مذاقه قرار گیرد. نگارنده مدعی ارایه نظریه‌ای تازه نیست، و فروتنانه مولفی مبتدی در این زمینه می‌باشد. اما معتقد است که در واقع تعلیل پدیده‌های درگیر نظام‌های بهره برداری و شیوه تولید در جامعه روستایی ایران در دوره مورد بررسی، نیازمند تئوری است و بدیهی است که بدون تئوری نمی‌توان رویدادها و حوادث تاریخی را به یکدیگر ربط داد. از سوی دیگر هیچ محقق‌ی با ذهنیت خالی به سراغ تاریخ نمی‌رود، چون معرفت تاریخی بر پایه دو رکن اساسی بنیان گذارده شده است، یکی رکن درونی که متکی بر اسناد و روایات تاریخی است که در ارتباط با جامعه روستایی ایران در قرن نوزدهم برخی متعارض و متناقض اند. بدلیل آنکه آن حوادث پس از گذشت قرن‌ها، هاله‌ای از ابهام به گرد خود دارند. دوم، رکن بیرونی که بر پایه تئوری‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فلسفه، علم اقتصاد و... تئوری‌های مورخ یک حادثه را مهم یا غیرمهم، گزیدنی یا ناگزیدنی می‌کند. در پرتو تئوری‌ها، پاره‌ای از تحولات دیده می‌شود و پاره‌ای دیگر از نظرها دور می‌ماند. از این روی تئوری‌ها میدان کاوش را روشن ساخته و به محقق می‌گوید به دنبال چه بگردد. از طرفی به رویدادها و گزاره‌های تاریخی از دو رویکرد می‌توان مدخلیت یافت؛ اول، داوری اخلاقی ارزشی که ناظر بر حق و باطل و حسن و قبح اتفاقات و قضا، دوم، داوری غیرارزشی که ناظر بر تعلیل و تبیین مقولات است. در یک گزاره تاریخی، این امکان همواره وجود دارد که یک طرف حق و طرف دیگر باطل باشد. اما حق و باطل بودن نافی پیامدهای واقعی خواسته و ناخواسته یک رویداد نیست. به هر حال آنچه که در نگارش این مقاله با آن دست به گریبان بودم، فقدان یک تئوری بومی و ایرانی، فارغ از افتادن به دام چنبره تئوری‌های متنوع چپ ارتدوکس، علی‌رغم حجم قابل توجه ادبیات منتشر شده در زمینه جامعه روستایی قرن نوزدهم و بیستم ایران و دستگاہ فکری حاکم بر این منظومه‌های ناقص می‌باشد. واقعیت این است که عمده نظریه‌های گوناگونی که برای تحلیل جامعه روستایی ایران و مناسبات دهقانی حاکم بر آن در دوره قاجاریه و عهد مشروطه به کار رفته است، بیشتر متکی بر آرای نویسندگان مارکسیست و ادبیات حاکم بر تبیین تعاملات روستا-شهری این نخبگان بوده است. حجم انبوه بسیاری از نوشته‌ها در خصوص فتوئدالی بودن جامعه روستایی ایران، شیوه تولید آسیایی، استبداد شرقی، نظریه نظام دیوان سالارانه ایرانی و... حکایت از تلاش گسترده نظریه پردازان چپ فعال در عرصه روستایی و نگاه آنها به این مقطع سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران می‌باشد. از آنجایی که نگارنده، پژوهش‌های نظریه پردازان مارکسیسم را بدلیل تسلط دیدگاه

تکامل تک خطی، ناتوان از تبیین و تحلیل دقیق و واقع‌گرایانه مسایل جامعه روستایی ایران در قرن نوزدهم می‌داند، نگارش این دست از مقالات و این دسته از کند و کاوهای علمی را دریچه‌ای به سوی ادراک و تفهیم بیشتر پیرامون یک تئوری منسجم و عینی از واقعیات شیوه تولید و نظام‌های بهره‌برداری از منابع پایه در فلات ایران پنداشته و امید دارد تا محققین دیگر نیز در آینده بتوانند به دور از کاستی‌های مزبور به حقایق بومی و عینی تازه‌ای در این رابطه دست یابند.



منابع

- ۱- آبراهامیان، پرواند (۱۳۴۹)، اندیشه میرزا فتحعلی آخوندزاده. تهران: خوارزمی.
- ۲- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی. ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، تهران: انتشارات نشر مرکز.
- ۳- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۶)، مقالاتی در جامعه شناسی ایران. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: انتشارات شیرازه.
- ۴- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجار. چاپ اول، تهران: زمینه.
- ۵- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، تاریخ اقتصادی ایران. ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: نشر گسترده.
- ۶- فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۷- سیف، احمد (۱۳۷۲)، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم. فصل ۲، تهران: نشر چشمه.
- ۸- عظیمی، حسین (۱۳۷۸)، ایران امروز در آینه مباحث توسعه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۹- فشاهی، محمدرضا (۱۳۶۰)، تکوین سرمایه‌داری در ایران. چاپ اول، تهران: گوتنبرگ.
- ۱۰- کاتوزیان، احمدعلی (۱۳۶۶)، اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه محمدرضا نفیسی، چاپ اول، تهران: پایپروس.
- ۱۱- کدی، نیک‌آر. (۱۳۷۵)، ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۲- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، درآمدی بر جامعه شناسی تجدد. قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه.
- ۱۳- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی. تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.

14- Abrahamiyan, E.(1982), "Oriental despotism : the case of Quajar Iran". **International Journal of Middle East Studies**.V, PP.3-31.

15-Ashraf, A.(1969), "Historical obstacles to the development in modern Iran". **Iranian Studies**. 11. pp. 54-79.

- 16-Bharier, J.(1971), **Economic Development of a Bourgeoisie In Iran,1900-1970.** London.
- 17-Lambton, A.K.S.(1971), “The case of Hajji Abd-al-Karim. A study of the role of the merchant in mid-nine – teen century”. in C.E. Bosworth. (ed.), **Iran and Islam.** Edinburgh.
- 18-Lambton, A.K.S.(1967), The case of Hajji Nur-Ad-Din 1823-47: a study in land tenure. **Journal of The British School of Oriental and African Studied.** XXX, PP. 54-72
- 19-Marx, K.(1965), **Pre-Capitalist Economic Formations.** J.Cohen and E.J Hobsbaum(eds.), New York.
- 20-Mc Daniel, R.A.(1971), “Economic change and economic risiliency in nineteenth century Persia”. **Iranian Studies.** IV, PP.36-49.

